

کارگر سوسیالیست

دسامبر ۱۹۹۶ - دی ۱۳۷۵

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال هفتم، دوره دوم

«لایحه فقرزدایی» یا «تبلیغات انتخاباتی»

لایحه بودجه ۱۸۸ هزار میلیارد ریالی سال ۱۳۷۶، را رفسنجانی به عنوان لایحه بودجه سومین سال از دوره برنامه پنج ساله دوم، یکشنبه ۴ آذر، «تقدیم» مجلس کرد. گزارش رفسنجانی که آخرین گزارش بودجه وی خواهد بود، به سبک «آریامهر»ی چنان تصویری از وضعیت اقتصادی ایران ترسیم کرد که گویا ایران در آستانه «تمدن بزرگ» و یا به قول وی «تمدن اسلامی» ایران در سال ۱۴۰۰ «قرار گرفته است! ظاهراً نرخ

بیکاری از ۱۵ درصد در سال ۱۳۶۷ به ۱۱ درصد در پایان سال ۱۳۷۴ کاهش یافته است! و طی برنامه پنج ساله، «تولید ناخالص ملی به قیمت ثابت به طور متوسط ۷/۳ درصد افزایش یافت!» و اینکه ایران با گشایش راه آهن سرخس-تجن-بندر عباس «توطئه‌ها و تبلیغات همراه کننده دشمنان» را خنثی نموده و «اعتبار ایران و انقلاب را تحکیم نمود!» (سلام ۶ آذر ۱۳۷۵).
●●●●●●●●●● بقیه در صفحه ۲

اقتصاد سرمایه‌داران «از خدا بی خبر»!

صفحه ۳

م. رازی

وضعیت پاکستان

صفحه ۷

فاروق طارق

طبقه کارگر روسیه

صفحه ۱۰

سایمون پیرانی

جوانان کرمانشاه بپا می‌خیزند!

جوانان شهر ۶۰۰/۰۰ نفری کرمانشاه، سه شنبه ۱۳ آذر ۱۳۷۵، بپا خواستند. این تظاهرات در ابتدا به علت پیدا شدن جسد «ملا محمد ربیعی» روز قبل از آن، در مرکز شهر حوالی مسجد شفیعی، آغاز شد.

تظاهرات به سرعت به سایر شهرهای استان گسترش یافت. پنجشنبه ۱۵ آذر کارکنان پالایشگاه کرمانشاه اعتصاب کردند؛ در پاوه، سنندج و جوانرود اعتراضهای توده‌ای آغاز شد و بانکها و مؤسسات دولتی مورد حمله تظاهرکنندگان قرار گرفت؛ شعارهای اصلی تظاهرات کنندگان علیه رفسنجانی و خامنه‌ای بودند. حمله مزدوران رژیم به تظاهرکنندگان بیش از ۱۰۰ نفر کشته و مجروح بجا گذاشت؛ در شهرهای استان کرمانشاه مأموران شهربانی به مردم پیوسته و یکی از مأموران، علی اکبر نجفی، توسط پاسداران به قتل رسید.

اعتراضهای مردم کرمانشاه، همانند طغیان مردم اسلام شهر، نشان داد که: * نارضایتی ناشی از بحران اجتماعی (بی‌مسکنی، بیکاری، اختناق و غیره) به چنان حدی رسیده است که مردم با مشاهده

هر مسئله‌ای، به تظاهرات ضد رژیم دست زده و کل رژیم و سران آنرا به زیر سؤال می‌برند. مردم از رژیم دیگر ترسی ندارند. * گسترش تظاهرات در اسرع وقت به سایر نقاط نشانگر انفجاری بودن وضعیت در سراسر ایران است.

* اکثر تظاهرکنندگان جوانانی بین سنین ۱۵ تا ۲۰ سال بوده‌اند. این خود نشانگر درگیری وسیع تر جوانان در صحنه مبارزات ضد رژیم است. جوانانی که در دوره آتی ستون فقرات انقلاب را شکل خواهند داد.

* برای نخستین بار در طغیانهای اخیر، مأموران شهربانی با مردم همراهی کرده و در مقابل مزدوران رژیم قرار گرفتند. این امر، پوسیدگی ساختار نظامی رژیم را نشان می‌دهد.

* نزدیکی قیام کرمانشاه با انتخابات ریاست جمهوری نشان می‌دهد که تبلیغات انتخاباتی رژیم بی اساس و پوچ بوده است. رژیم که کوشش کرده تا تمام انرژی و تمرکز مردم را از مسایل و بحران اجتماعی منحرف کند، با این طغیان توده‌ای اهدافش به شکست مواجه شد.
■ هیئت مسئولین ۱۶- آذر ۷۵

دورویی صدراعظم آلمان

صفحه ۴

اعتصابات کارگری آلمان

صفحه ۵

کنفرانس جهانی «غذا»

صفحه ۶

آثار شیزم چیست؟

صفحه ۱۶

سازماندهی شورایی

صفحه ۱۷

اوضاع پناهجویان در هلند

صفحه ۱۸

یونان

خاطرات انقلاب روسیه (۷)

صفحه ۱۹

مارکسیزم دوران ما (۳)

صفحه ۲۲

لئون تروتسکی

صفحه ۲۲

«بحث آزاد»

صفحه ۱۳

«فرقه‌گرایی»، «فرصت طلبی»:

مازیار روزبه

دوروی یک سگه!

«لایحه فقرزدایی» یا «تبلیغات انتخاباتی»

●●● بقیه از صفحه ۱

رفسنجانی، فراتر رفته و این بودجه را «لایحه فقرزدایی» از طریق «سازماندهی طرح اقتصاد غیر متکی به نفت خام» نامید! او اضافه کرد که: «قبل از انقلاب بیش از ۴۷ درصد جمعیت کشور زیر خط فقر بودند که با اقدامات انجام شده بعد از انقلاب مخصوصاً از ابتدای برنامه پنج ساله اول تا کنون این نسبت به ۱۷ درصد کاهش یافته است. با این حال یکی از اقدامات اساسی دولت در سال ۱۳۷۵ تهیه لایحه فقرزدایی و تأمین منابع لازم برای تأمین شغل و مسکن و تعمیم بیمه برای آنان بوده است» وی مهم ترین ویژگی هزینه های جاری در سال ۷۶ را توجه به ملاحظات «عدالت اجتماعی» دانست و گفت: «اعتبارات مربوط به یارانه کالاهای اساسی، کمیته امداد امام، طرح شهید رجائی، بنیاد شهید و... مجموعاً معادل ۹۵۱۵ میلیارد ریال است که نسبت به رقم مشابه سال جاری از رشدی معادل ۲۷ درصد برخوردار است.» (سلام ۲۶ آذر ۷۵)

اینها تنها می توانند یک عوامفریبی برای پیشبرد تبلیغات انتخاباتی باشد.

اول، با طرح چنین لایحه ای، رفسنجانی می خواهد رقبای خود را خلع سلاح کند. یکی از ایرادهای عمده «جمعیت روحانیت مبارز» علیه باند رفسنجانی این بوده که جناح وی اعتنایی به «فقرزدایی» و «عدالت اجتماعی» نمی کند. گرچه ناطق نوری در مصاحبه های اخیر خود حول مسئله ریاست جمهوری، مدعی شد که در صورت توفیق در انتخابات ریاست جمهوری، سیاست های اقتصادی وی با برنامه پنج ساله دوم «منافاتی» نخواهد داشت، اما حبیب الله عسگر اولادی، یکی از سرکردگان «جمعیت هیئت مؤتلفه»، اخیراً طی مصاحبه ای اعلام داشت که طبق آمار رسمی بیش از ۸۵ درصد فعالیت های اقتصادی تحت کنترل و نظارت مستقیم دولت قرار گرفته و تنها ۱۵ درصد در دست بخش خصوصی است (رسالت، ۲ آذر ۷۵). او معتقد است که نظام تمرکز یافته

سرمایه داری در دست دولت، فقر بسیار می آورد! به زعم وی، برای جلوگیری از فقر و بدبختی مردم، بخش خصوصی باید نقش مهم تری در اقتصاد ایفا کند.

باند رفسنجانی که امید خود را از ائتلاف با باند «چپ» (مجمع روحانیون مبارز) بر محور کاندیداتوری میر حسین موسوی (وی ظاهراً با خامنه ای به توافق نرسید)، از دست داد، اکنون در پی دشوار کردن وضعیت برای رئیس جمهور آتی است (که احتمالاً ناطق نوری به نمایندگی از باند راست خواهد بود). در لایحه بودجه اخیر نسبت بودجه عمومی دولت (۸۱۲۸۷ میلیارد ریال) و شرکت های دولتی (۱۱۷۹۶۰ میلیارد ریال) به سایر بخش ها از ۸۵ درصد به ۶۰ درصد کاهش یافته است. اختصاص بودجه، ۴۴/۴ درصد در بخش آموزش و پرورش، ۳۵/۸ درصد در آموزش عالی، ۴۴/۱ درصد در بخش امور دفاعی، ۷۵ درصد در بخش مسکن و عمران شهری، افزایش یافته است.

این ارقام بر اساس سیاست «فقرزدایی» و «عدالت اجتماعی»، در واقع با سیاست باند «راست» مغایرت ندارد، و آنان در موقعیتی قرار گرفته اند که اجباراً لایحه بودجه را پذیرفته و در نتیجه در دوره آتی با تناقضات بی شماری روبرو شوند. این امر موقعیت باند رفسنجانی را نهایتاً تقویت خواهد کرد.

دوم، اعطای سوبسیدهای سرشار، بر اساس وضعیت کنونی اقتصادی، غیر عملی است. رژیم هرگز قادر به «سازماندهی طرح اقتصاد غیر متکی به نفت خام» نخواهد بود - چه رسد در طی یکسال! این غلوگویی ها با واقعیت ها اقتصادی کنونی مغایرت دارند. درست برعکس، رژیم تنها از طریق افزایش تولید نفت است که به درآمدی سرشار دست خواهد یافت (چنانکه در طی سال گذشته انجام داده است). خود-کفایی تحت یک نظام سرمایه داری ورشکسته و تا خرخره در قرض فرو رفته، تنها خواب و خیالی بیش نیست. چنانچه سیاست رژیم در سال گذشته

متکی بر بازپرداخت بدهی های خود به بانک های جهانی بوده و هنوز طی سال آتی بایستی در حدود ۵/۵ میلیارد دلار به بانک های جهانی پرداخت کند، چگونه می توان توقع داشت که رقمی معادل ۲۷ درصد سوبسید سال گذشته به «فقرا» اعطا شود؟

سوم، این یارانه ها چرا باید به «بنیاد» های مذکور داده شوند. مگر همین بنیادها مراکز اختلاس ها و دزدی های کلان طی سال گذشته نبوده اند؟ چه درصدی از یارانه های اعطایی به این بنیادها در سال گذشته، صرف «فقرا» شده است؟ به سخن دیگر، رژیم با عوامفریبی مبلغی را از یک جیب در می آورد به جیب دیگر خود می ریزد، نام این هم می گذارد سیاست «فقرزدایی» و «عدالت اجتماعی»!

لایحه بودجه رفسنجانی در حقیقت، آخرین تلاش وی است برای حفظ قدرت در سلسله مراتب هیئت حاکم.

اما، از دیدگاه کارگران و زحمتکشان، این لایحه بودجه مانند سایر «لوايح» کوچک ترین تأثیری در وضعیت وخیم آنها نخواهد گذاشت. کارگران و زحمتکشان پاسخ خود به انتخابات ریاست جمهوری را در اعتراض های خیابانی و اعتصابات کارگری داده و خواهند داد.

اعتراضهای اخیر جوانان کرمانشاه در ادامه تظاهرات توده ای مردم اسلام شهر تنها آغاز مبارزات مردم علیه رژیم سرمایه داری کنونی است. تظاهرات مردم کرمانشاه که منجر به درگیری خونین شد ریشه در بحران عمیق اقتصادی (بی مسکنی، گرانی، بیکاری و غیره) دارد. مسبب اصلی این بحران نیز رژیم فعلی است. تا سرنوشت این رژیم این بحران نه تنها تخفیف نمی یابد که تشدید نیز خواهد شد. حتی اجرای «لایحه فقرزدایی» و «عدالت اجتماعی» نیز به «داد» آنها نخواهد رسید!

هیئت مسئولین ۱۸ آذر ۱۳۷۵

اقتصاد سرمایه‌داران «از خدا بی خبر»!

م. رازی

گذشته رژیم نه تنها منجر به راه‌اندازی کارخانه‌ها و افزایش واردات و جلب نیروی کار به بازار نشده که کلیه این عوامل را مسدود و کند نیز کرده است. طی سال گذشته رژیم تنها یک هدف را دنبال کرده است و آنهم بازپرداخت بدهی‌ها کلان به بانک‌های جهانی بوده است.

بدهی‌های ایران به بانک‌های جهانی به دو دسته تقسیم می‌شوند. بدهی‌های کوتاه مدت که در حدود ۴ میلیارد ۵۳۶ میلیون دلار است (طبق آمار رسمی). و بدهی‌های متوسط مدت که در حدود ۱۷ میلیارد و ۳۹۲ میلیون دلار است (همان منبع). در سال گذشته رژیم مبادرت به بازپرداخت بخشی از این ارقام را کرده است. بنا بر ارزیابی بانک مرکزی، بدهی سال ۱۹۹۶/۹۷ شامل ۵ میلیارد ۵۰۰ میلیون خواهد شد (البته این رقم به مراتب بیشتر از اینها است).

با مسدود کردن واردات و افزایش صادرات نفت، بدیهی است که مازاد بازرگانی (تفاوت بین صادرات و واردات) افزایش می‌یابد. همچنین ذخیره ارزی برای بازپرداخت قروض عقب افتاده و سود حاصله از آن افزایش و آماده می‌شود. اما، همه اینها به مفهوم بهبود وضعیت اقتصادی نیست.

نخستین کسانی که نتیجه بهبود وضعیت اقتصادی را لمس خواهند کرد، کارگران و زحمتکشان ایران هستند. نبود کالاهای اولیه و گرانی بی اندازه و وجود بیکاری شدید، محصول این سیاست اقتصادی است. رژیم بجای تدارک اقدامات درازمدت اقتصادی، خود را در اختیار بانک‌های جهانی قرار داده تا سیاست اقتصادی رژیم را بر آن دیکته کنند. چشم‌انداز اقتصادی رژیم طی سال آتی، وخیم‌تر شدن وضعیت اجتماعی و تشدید بیکاری است و نه بهبود آن. مدافعان رژیم در چنین وضعیتی مجبور به قول و قرارهای کاذب می‌شوند.

برای نمونه، یحیی آل اسحاق، وزیر بازرگانی، اخیراً به ناگهان به هذیان‌گویی افتاده و اعلام می‌کند که نه تنها طی سال آتی رژیم «فقرزدایی» را اعمال کرده و برای «همه» کار ایجاد خواهد کرد، بلکه «ایران می‌تواند ۸۵ درصد نیازهای غذایی، صنعتی و ساخت و ساز کشورهای آفریقایی را تأمین کند!» بنا بر آمار خود رژیم مندرج در «سلام» آبان ماه: «شمار بیکاران در سال ۱۳۷۰ حدود ۱ میلیون و ۶۴۰ هزار نفر و جمعیت فعال در همین سال ۱۴/۷ میلیون نفر بود. چنانچه این رقم به همان میزان باقی

اقتدار محروم بدست می‌آید و لا غیر! از اینها گذشته، باند «چپ» هیچ سیاست اقتصادی مشخصی در مقابل باند دیگر ارائه نمی‌دهد. پس استدلالات این باند را به عنوان نظریات بی‌اساس و پوچ می‌توان به کناری پرتاب کرد.

«دست‌آورد» اقتصادی رژیم در سال گذشته

بنا بر اظهارات، محسن نوربخش، در نیمه اول سال ۱۳۷۵، صادرات کشور به ۱۰ میلیارد و ۱۰۴ میلیون دلار رسید که ۱/۴ میلیارد دلار آن را صادرات غیر نفتی تشکیل می‌دهد. او اعلام می‌دارد که در ۶ ماه اول سال جاری، واردات به ۷ میلیارد و ۵۹۹ میلیون دلار و در زمان مذکور ایران با ۲ میلیارد و ۵۰۵ میلیون دلار «تراز مثبت بازرگانی» روبرو شده است. به پیش بینی وی: «تورم در سال جاری در سطح ۲۴ درصد محدود می‌شود. (این رقم بنا بر منابع رسمی در پایان سال گذشته به ۴۹/۴ درصد رسید). (سلام، آبان ۱۳۷۵)

همچنین طبق گزارش اخیر «بانک مرکزی» افزایش «تراز بازرگانی» برای دومین سال متوالی صورت گرفته است. همچنین ذخیره ارزی، در چهار ماه اول سال ۱۹۹۶، افزایش یافته است. طبق همین گزارش، تجارت در طی سال گذشته مازادی معادل ۵ میلیارد و ۵۵۷ میلیون دلار داشته است. یعنی واردات ۱۲ میلیارد و ۷۸۹ میلیون دلار (کمی بیشتر از سال گذشته)، و درآمد از صادرات ۱۸ میلیارد و ۳۴۶ میلیون دلار (۱ میلیارد دلار کمتر از سال گذشته) بوده است. (مجله اقتصادی مید، ۶ سپتامبر ۱۹۹۶)

بنا بر ادعای محسن نوربخش، این آمار و ارقام نشان دهنده «بهبود وضع اقتصادی» است! بدیهی است که این ارزیابی دور از واقعیت است.

تراز مثبت بازرگانی؟

«تراز بازرگانی» هیچگاه به مفهوم «بهبود وضع اقتصادی» نمی‌تواند ارزیابی شود. بهبود وضعیت اقتصادی، حتی در چارچوب یک نظام سرمایه‌داری، به مفهوم افزایش واردات واسطه‌ای و تولیدی و راه‌اندازی کارخانه‌ها و استخدام نیروی کار در بازار است. سیاست اقتصادی یک سال

با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری، بحث حول «سیاست‌های اقتصادی» رژیم، به یکی از موضوعات محوری جناح‌های مختلف تبدیل شده است. هر یک از جناح‌ها چنین وانمود می‌کنند که به سیاست‌های «جامع» و کاملی در حل مسائل اقتصادی جامعه، نایل آمده‌اند. نظریه‌پردازان اقتصادی باند «راست‌شدن» (دارودسته رفتجانی)، محسن نوربخش، «رئیس کل بانک مرکزی ایران»، اخیراً با انتشار آمار و ارقامی نشان داده است که گویا «وضع اقتصادی بهبود» بخشیده و همه چیز بر وفق مراد پیش می‌رود!

در مرکز اینگونه تبلیغات، جارو و جنجال بر سر «تراز مثبت بازرگانی» قرار دارد (بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت).

از سوی دیگر، باند «چپ» (دارودسته مجمع روحانیون مبارز)، وجه تمایز کاذبی میان «اقتصاد اسلامی» و «اقتصاد سرمایه‌داری» کشف کرده است. برای مثال، به تازگی یکی از اعضای «شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز تهران»، «منتخب‌نیا»، در مورد مسائل اقتصادی چنین اظهار داشت که: «اقتصاد آزاد نباید همچون حالا به گونه‌ای افسار گسیخته گردد که اقتصاد کشور در دست سرمایه‌داران از خدا بی خبر (!) قرار گیرد و اقتدار محروم جامعه لگد مال شوند». از سوی دیگر، جناح مخالف، مدافعان «اقتصاد اسلامی» را متهم به داشتن عقاید «کمونیستی» و باور داشتن به «اقتصاد سوسیالیستی» می‌کنند! (سلام، ۱۴ آبان ۱۳۷۵).

اینگونه تقسیم‌بندی‌های کاذب مبنی بر وجود سرمایه‌داران «باخدا» و سرمایه‌داران «بی‌خدا»، تنها نشان دهنده بی‌اساس بودن «اختلاف‌های سیاسی جناح‌های حاکم، در سطح سیاست‌های اقتصادی، است. از دیدگاه کارگران و زحمتکشان کلیه سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌داری (چه اسلامی و چه غیر اسلامی) همه سیاست‌های «بی‌خدایان» (دشمنان اقتدار غیر مرفه جامعه) هستند. سر این موضوع، باند «چپ» رژیم در واقع اختلاف اساسی‌ای با باند «راست» ندارد. بر خلاف ادعای آنها، دعوا بر سر مدافعان و مخالفان «اقتدار محروم جامعه» نیست، که جدل بر سر آهنگ و چگونگی پیاده کردن یک نظام سرمایه‌داری است. در واقع سرمایه‌داری در کلیه اشکال آن هرگز و تحت هیچ وضعیتی مدافع «اقتدار محروم جامعه» نخواهد بود و نمی‌تواند باشد، زیرا که انگیزه سود (کسب ارزش افزونه) تنها از طریق استثمار و سرکوب همان

کاهش تورم یا تورم لجام گسیخته

نوربخش مدعی است که با کاهش «نقدینگی» از ۱۳ درصد به ۹/۱ درصد، «تورم» نیز مهار گشته و از ۴۹/۴ درصد به ۲۴ درصد، در سال جاری، کاهش خواهد یافت (سلام، ۸ آبان ۱۳۷۵).

اول، تورم در ایران بسیار بالاتر از ادعاهای او است. بنا بر منابع مستقل رقم ۸۰ درصد شاید به واقعیت‌ها نزدیک‌تر باشد. اما راه حل کاهش تورم نیز در کاهش نقدینگی نهفته نیست، که مستقیماً مربوط به افزایش تولید و ازدیاد اشتغال در جامعه است. در جامعه‌ای که عده معدودی ثروت‌های هنگفت انباشت کرده و اکثریت مردم مجبور به یافتن چندین شغل برای رفع نیازهای اولیه خود هستند؛ در جامعه‌ای که بیکاری بطور روزمره افزایش می‌یابد؛ در کشوری که واردات محدود گشته و چرخ‌های تولید عملاً از کار افتاده‌اند؛ در جامعه‌ای که دمکراسی برای توده‌های مردم وجود نداشته و غیره، کاهش و یا ازدیاد «نقدینگی» کوچک‌ترین تأثیری در بهبود وضع اقتصادی و کاهش تورم نخواهد گذاشت!

راه حل مسایل اقتصادی کدام است؟

کارگران و زحمتکشان ایران، برای راه اندازی چرخ‌های متوقف شده اقتصاد، نیاز به دمکراسی کارگری دارند. دمکراسی‌ای که توسط آن کلیه نیازهای واقعی مردم ستمکش مورد ارزیابی واقع‌گرایانه قرار گرفته، و بر اساس آن برنامه اقتصادی طرح‌ریزی و اجرا گردد. کارگران و زحمتکشان، برای پیشبرد اهداف خود نیاز به کنترل بر تولید و توزیع دارند. در کارخانه‌ها، دخل و خرج بایستی تحت کنترل نمایندگان کارگران مورد بازرسی قرار گیرد. مدیران کارخانه‌ها باید «حساب» پس دهند! تنها تحت چنین وضعیتی است که می‌توان تدارک راه حل‌های واقعی مسایل اقتصادی را مورد بررسی قرار داد.

اما، اقتصاد جامعه در دست سرمایه‌داران «از خدا بی‌خبر» است! اینها تنها از طریق استثمار بیشتر و ارعاب و تحت ستم قرار دادن کارگران قادر به ادامه حیات انگلی خود هستند. کارگران برای رهایی از این مخمصه تنها یک راه در مقابل خود دارند و آنهم از میان برداشتن ریشه‌ای این انگل‌ها است. یکی از ابزارهای مهم کارگران برای چنین اقدامی، تدارک اعتصاب عمومی است. ■

۱ دسامبر ۱۹۹۶

مانده باشد (که محققاً افزایش یافته است)، برای اشتغال کلیه بیکاران، دولت «دست کم ۲۴/۰۰۰ میلیارد ریال اعتبار جدید نیاز دارد، یعنی بیش از کل درآمد قطعی دولت در همان سال!» (همان منبع).

اهمیت صادرات غیر نفتی

چند ماه پیش، «رهبر انقلاب»، خامنه‌ای، دستور صادر کرد که دولت بایستی تا سال دیگر در چاه‌های نفت را ببندند و «یک قطره نفت صادر نکنند! به زعم ایشان صادرات ایران بایستی عمدتاً کالاهای غیر نفتی باشند. به دنبال این سخنان «پر اهمیت»، محسن نوربخش، چنین ادعا کرده که ایران در حال «خود کفا» شدن است و به نحوی از انحا در حال جایگزین کردن صادرات نفت است. او ادعا می‌کند که تا پایان امسال صادرات «غیر نفتی» به ۳ میلیارد دلار خواهد رسید (سلام، ۸ آبان ۱۳۷۵).

در صورتی که آمار و ارقام رسمی خود رژیم خلاف این ادعاها را نشان می‌دهد.

اول، در سال جاری گرچه درآمد ناشی از صادرات نفت ۵۰۰ میلیون دلار افزایش یافته، اما درآمد صادرات کالاهای غیر نفتی ۱ میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار کاهش یافت (مید، ۶ سپتامبر ۱۹۹۶).

در واقع در نیمه اول امسال و سال ۱۳۷۴ سهم صادرات غیر نفتی به کل صادرات در حال کاهش بوده است. از حدود ۱۰ درصد در سال ۱۳۶۹ به بیش از ۲۵ درصد در سال ۱۳۷۳ افزایش یافت. اما طی سال ۱۳۷۴ این ارقام از ۲۵ درصد به ۱۴ درصد کاهش یافته است (سلام، ۸ آبان ۱۳۷۵).

بر خلاف ادعاهای ایشان، ایران کماکان متکی به صادرات نفت است. سایر صادرات غیر نفتی نقش عمده‌ای ایفا نکرده و بهر حال در حال کاهش هستند. سخنان اخیر رفسنجانی، طی ارائه لایحه بودجه ۱۳۷۶ به مجلس، مبنی بر اینکه «سهم درآمدهای غیر نفتی در کل درآمدهای دولت از ۴۶/۱ درصد در سال ۱۳۷۵ به ۵۹ درصد در سال آینده می‌رسد» (سلام، ۶ آذر ۷۵)، نیز کاملاً بی‌اساس است. زیرا که «سایر درآمدها» (فروش ارز، طلا و غیره) همه متکی بر درآمدهای نفت‌اند.

ضمن اینکه طبق برآورد بانک جهانی، ایران طی ۱۰ سال آینده باید ۵۴ میلیارد دلار صرف توسعه شبکه حمل و نقل، تلفن و مخابرات و پروژه‌های برق و آب‌رسانی، کند. این رقم سالانه معادل ۵ میلیارد دلار است (کار و کارگر، ۱۲ آبان).

در نتیجه برای انجام اینگونه پروژه‌ها، رژیم به ناچار تولید نفت را در سطح گسترده‌تری در دوره آتی باید افزایش دهد.

دورویی «صدر اعظم» آلمان

در کیفر خواست دادگاه «میکونوس»، سرمداران رژیم متهم به سازماندهی و صدور فرمان قتل سه اپوزیسیون‌گرد و یک مترجم شدند. پس از این واقعه، برخی از نمایندگان مجلس رژیم و همچنین مدرسین حوزه علمیه قم خواهان عذرخواهی «صدر اعظم» آلمان، «هلمت گهل» شدند. تظاهراتی نیز در قم و تهران توسط «حزب الله» سازمان داده شد.

پس از این اعتراض‌ها، هلمت گهل طی نامه‌ای به رفسنجانی با لحن مسالمت‌جویانه اعلام کرد که دادگاه‌های آلمان قصد «جریحه‌دار کردن احساسات مذهبی یک ملت و رهبری معنوی آن» را نداشته‌اند!

در پاسخ، رئیس مجلس، نامه صدراعظم آلمان را «گام مثبتی در جهت حل و فصل مشکلات اخیر» قلمداد کرد!

عملیات تروریستی سرمداران رژیم در خارج از کشور بر هیچ کسی پوشیده نیست. دادگاه‌های آلمان نیز با کسب اطلاعات کافی برای محکومیت رژیم به این کار مبادرت کردند. اما نکته جالب توجه اینست که صدراعظم آلمان تحت لوای دلسوزی برای «یک ملت و رهبری معنوی آن»، واقعیت مهمی مانند سازماندهی برای قتل چند تن از مخالف رژیم در آلمان را می‌خواهد کم بها دهد. اولاً، مسئله بر سر «جریحه‌دار کردن احساسات یک ملت» در کار نیست. هیچ فردی نه در ایران و نه در خارج، احساساتش در مقابل محکومیت رژیم جریحه‌دار نشده است! درست برعکس مردم ایران که جنایات رژیم را در طی سال‌های گذشته با پوست و استخوان حس کرده‌اند، از چنین اقدامی خوشحال خواهند شد و نه ناراحت.

ثانیاً، صدر اعظم، بخوبی واقف است که هزارها پناهجو ایرانی سالانه از دولت آلمان تقاضای پناهندگی می‌کنند. و دولت آلمان نیز بسیاری را پذیرفته است. چگونه رژیمی که صدها هزار از مردم خود را از ایران به خارج رانده و صدها هزار نفر را اعدام و یا شکنجه داده است «رهبری معنوی» مردم ایران می‌تواند باشد؟ مگر در ایران مانند آلمان انتخابات آزاد وجود دارد که سران رژیم منتخب واقعی مردم باشند؟ ضمن اینکه خود صدراعظم آلمان نیز «رهبر معنوی» مردم آلمان نیست!

ثالثاً، دلسوزی آقای صدراعظم نه برای مردم ایران است و نه برای کسانی که در خاک ایشان توسط مزدوران رژیم به قتل رسیده‌اند. مسئله اینست که بدهی‌های تضمین شده ایران به آلمان به حدود ۱۳ میلیارد مارک رسیده است. این بدهی‌ها که توسط بیمه «هرمس» تضمین شده است، می‌تواند با بهم خوردن رابطه تهران و بئین به خطر افتد! ■

۸ دسامبر ۹۶

در حاشیه اعتصابات اخیر کارگران در آلمان

مطلب ذیل متن مصاحبه‌ایست که «کارگر سوسیالیست» با یکی از فعالین سیاسی در آلمان، رفیق «یوسف»، انجام داده است.

رفیق یوسف با تشکر از قبول این مصاحبه، لطفاً مختصری راجع به سابقه کارگری و فعالیت خود در اتحادیه کارگری در آلمان توضیحاتی بدهید.

* با سلام حضور رفقا، من در ایران به عنوان هوادار سازمان «راه کارگر» فعالیت می‌کردم. بعد از پایان دیپلم دبیرستان از روستای محل زندگی خود برای یافتن شغلی به تهران آمدم. این دوره همزمان با سرکوب سال ۶۰ بود. در تهران در یکی از کارخانه‌های بزرگ صنعتی مشغول کار شدم و تا اواخر سال ۶۴، قبل از آمدنم به خارج، به عنوان یکی از اعضای واحد پایه کارگری سازمان «راه کارگر» در یکی از مناطق جنوب تهران فعالیت داشتم. از آنجایی که خودم در ایران در بین کارگران به فعالیت کارگری علاقه داشتم، پس از آمدن به آلمان، در ابتدا چون با سازمان «راه کارگر» فعالیت می‌کردم با تنی دیگر از کارگران با سابقه تبعیدی و با کمک «راه کارگر» جزء هیئت مؤسسين کارگران تبعیدی بودم و فکر می‌کردم که از این طریق بتوان بین اتحادیه‌های کارگری فعالیت کرده و کارگران تبعیدی ایرانی را در خارج سازمان داد. متأسفانه آنچیزی که هیئت مؤسسين خواستار آن بودند انجام نگرفت و از طریق نفوذ روشنفکران به این شکل آنرا به تشکلی فرقه‌ای به مانند دیگر تشکلات موجود تبدیل کردند. بنابراین سعی کردم با دیدن یک دوره فنی فعالیت خودم را در کارخانجات آلمان و اتحادیه‌های آنها شروع کنم. در حال حاضر نزدیک به هشت سال است در آلمان در یکی از کارخانه‌های بزرگ شیمیایی مشغول به کار هستم و عضو اتحادیه کارگران شیمی (IG-Chemie) هستم و همچنین در بخش خارجی اتحادیه کارگری DGB که از اتحاد سندیکاهای کارگری صنعت‌های مختلف می‌باشد، فعالیت می‌کنم.

وضعیت سیاسی در آلمان را بطور کلی و موقعیت طبقه کارگر در این کشور را چگونه می‌بینید؟

* به اعتقاد من وضعیت سیاسی در آلمان بعد از برداشته شدن دیوار برلین کاملاً دگرگون شده است. به دو دلیل. اول اینکه، برای اولین بار پس از چندین سال چپ‌های آلمان از طریق حزب (سابق) کمونیست آلمان شرقی (PDS فعلی) توانسته‌اند در سطح افکار عمومی همچون یک وزنه سیاسی بزرگ در جامعه آلمان ظاهر گردند. حداقل در بخش آلمان شرقی می‌توان گفت که این حزب (بویژه در میان جوانان) نقش درجه یک را دارد. متأسفانه باید

چند اعتصاب صورت گرفته و یا کارگران به خواسته‌های خود رسیده‌اند یا نه؟ ولی اگر از این رهبران پرسیده شود که در سال ۱۹۱۷ یا قبل از آن چند اعتصاب کارگری در روسیه صورت گرفت، همه را از حفظ هستند و یا فقط دست این سازمانهای سیاسی برای کمک گرفتن از اتحادیه و بطور کلی از اعلام همبستگی آنها با مسائل مبارزاتی در ایران دراز است. در بین خارجیان مقیم آلمان، ترک‌ها شرکت وسیعی در فعالیت‌ها دارند که قابل ستایش است.

لطفاً در مورد اعتصابات کنونی در آلمان توضیح دهید. خواسته‌های کارگران و برخورد دولت به آنها چگونه بوده است؟

* اعتصابات اخیر در آلمان بر علیه طرح تصویب شده توسط دولت دست راستی آلمان است. این طرح در ژوئن امسال در مجلس تصویب گردید. من سه مورد آن را بسیار مهم می‌بینم و سعی می‌کنم توضیح دهم.

اول، طرح سن بازنشستگی است که برای زنان قبلاً ۵۵ سال بود که حالا به ۶۵ سال ارتقاء یافته است و برای مردان از ۶۰ به ۶۵ ارتقاء یافته است.

دوم، طرح اخراج (Kündigungsschutz) است. این قانون برای کارگاههای کمتر از ده نفر است که به کارفرما حق می‌دهد به هر دلیلی هر کارگری را اخراج کند.

سوم، موردی است که با مقاومت وسیع کارگران روبرو گشته و در حقیقت به محور مبارزات کارگران، بعد از تصویب این قانون تبدیل گشته است و تا به امروز کارفرمایان موفق نشده‌اند، علیرغم تصویب آن توسط دولت، آنرا به اجرا در بیاورند. این مسئله پرداخت کامل حقوق در ایام مرخصی است. این قانون به کارفرمایان حق می‌دهد که ۸۰ درصد حقوق در ایام مرخصی به کارگر پرداخت کنند. قبلاً تا ۶ هفته هر کارگری که مرخص می‌شد، تمام حقوق از طرف کارفرما پرداخت می‌شد و بعد از ۶ هفته از طرف بیمه پرداخت می‌شد. کارگران آلمان قبلاً در دهه هفتاد برای بدست آوردن این خواسته مبارزات سختی انجام داده و آنرا به تصویب رسانده بودند.

برخورد دولت آلمان با توجه به فشارها و اعتصابات این بوده که اعلام کند که تصویب این قانون نباید بین اتحادیه‌ها و کارفرمایان درگیری ایجاد کند. همچنین دولت اعلام کرده که تصویب این قانون به معنی آن نیست که بایستی حتماً توسط کارفرمایان اجرا شود. این موضع دولت یک عوام‌فروبی بیش نیست و نشانگر مقاومت کارگران در

بگویم که طبقه کارگر آلمان یکی از قربانیان اتحاد دو آلمان بوده است. به علت تعطیل شدن اکثر کارخانجات بخش شرقی آلمان تعداد وسیعی از کارگران بیکار شده‌اند. این تعداد بیکاری از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون بی‌سابقه بوده است. این مسائل باعث شده که طبقه کارگر بیشتر سیاسی شود. به طور مشخص در کنگره امسال اتحادیه کارکنان بخش خدمات (OTV) وقتی که دبیر اول این اتحادیه در صحبت خود اعلام کرد که ما (یعنی این اتحادیه) اعتقاد به سیستم پارلمانی آلمان داریم، تعداد زیادی از نمایندگان کارگران در این کنگره او را هو کردند و این در اخبار سراسری آلمان نیز پخش شد. این یک نمونه از آن علائمی است که نشان می‌دهد طبقه کارگر آلمان نسبت به قبل سیاسی‌تر شده است. از سوی دیگر، در گذشته، یعنی در زمانی که دیوار برلین وجود داشت، سرمایه‌داران غرب، مخصوص دولت سرمایه‌داری آلمان، سعی می‌کرد در مقابل آلمان شرقی رفاه عمومی را در سطح بالا نگه دارد و حتی طبقه کارگر آلمان موفق شده بود از این موقعیت امتیازهای خوبی را بگیرد. ولی با برچیده شدن دیوار برلین نه تنها آن رقابت‌های دو سیستم از بین رفته، (البته بحث من این نیست که در آلمان شرقی سوسیالیسم وجود داشت) بلکه، با پیش آمدن مسئله یکی شدن اروپا و سرازیر شدن کارگران ارزان به بازار کار آلمان، فشار به طبقه کارگر آلمان در این زمان بیش از هر زمان دیگری می‌باشد.

شرکت جریانات سیاسی آلمانی و غیرآلمانی (بویژه ایرانی‌ها) در مبارزات طبقه کارگر به چه صورتی است؟

* فعالیت‌های جریانات آلمانی به دو دسته تقسیم می‌شود. یکی از طریق اتحادیه که بیشتر به دست حزب سوسیال دمکرات (SPD) است که سعی می‌کند از نارضایتی‌های موجود در بین طبقه کارگر آلمان به نفع سیاست‌های خودش علیه دولت دست راستی استفاده کند. دوم، جریانات رادیکال چپ هستند که فعالیت آنها بیشتر با ایجاد فراکسیونها در اتحادیه و همچنین اخیراً با تشکیل اتحاد مبارزاتی بین جریانات مختلف چپ در بیرون فشار را از پائین در درون اتحادیه‌ها که رهبری آنها در دست سوسیال دمکرات‌ها است، بیشتر کنند. اما، در مورد جریانات چپ ایرانی باید متأسفانه بگویم که فعالیت اینها در این مبارزات خیلی ضعیف و یا اصلاً وجود خارجی ندارد. من فکر می‌کنم که هیچکدام از رهبران این سازمانهای سیاسی ایرانی حتی بدانند که مثلاً در آلمان در سال گذشته خواسته‌های کارگران چه بوده و روی این خواسته‌ها

صدها میلیون نفر محکوم به مرگ

بیراه می‌کند.

بدون شک، نظام بین‌المللی «سرمایه»، نظامی که با وجود ایجاد پیشرفت‌های عظیم علمی - صنعتی در مشکلات بی‌اندازه دست و پنجه نرم می‌کند، هیچ جوابی برای حل این معضلات امروز بشر ندارد.

دلایل گرسنگی

نظریه‌پردازان بورژوازی سنتاً بر این عقیده بودند که گرسنگی به دلیل کمبود غذا و ازدیاد جمعیت بوجود می‌آید. آنان گرسنگی را به عنوان پدیده‌ای طبیعی جلوه می‌دهند. در طول این کنفرانس یکی از اقتصاددانان «سازمان غذا و کشاورزی» گفت که: «گرسنگی ده‌هزار سال است که جزئی از زندگی انسانی بوده است».

بحث‌های آگاهترین عناصر روشنفکر بورژوا و همچنین سازمانهای خیریه از نقد بر شرکت‌های بین‌المللی فراتر نمی‌رود. سازمانهای خیریه‌ی اروپایی، مانند «آکسیون اید»، روابط تجاری‌ای را که منجر به ایجاد فقر شده را به خوبی آشکار می‌کند. مثلاً اینکه ۶ شرکت عظیم بین‌المللی، مانند «کارگیل» و «فروتسی»، حدود شصت تا نود درصد تجارت جهانی مواد خام (مانند قهوه و تنباکو) را کنترل می‌کنند. گزارش «آکسیون اید» همچنین نشان می‌دهد که رشد تولید «محصول نقد» محصولی که نه برای مصرف تولیدکننده، بلکه برای مبادله آن با پول، تولید می‌شود، اثرات وخیمی داشته است. برای مثال، در سال، ۱۹۸۰ «کنیای» که ۸۹٪ خوراک خود را تأمین می‌کرد، در سال ۱۹۹۲ با ۴۹٪ درصد کاهش مواجه است. نتیجه این رویدادها این بوده است که کنیا در سال ۱۹۹۵ مقدار ۱۸۵/۶۵۷ تن غذا وارد نموده و بابت آن ۳۰ میلیون دلار - یعنی ۲۵٪ کل درآمد خارجی خود را - پرداخت کرده است.

مسئله دیگری که این نوع نهادها به آن انتقاد می‌کنند سیاست گسترش «تجارت آزاد» است که وضع کشورهایی که مواد خام خود به شرکت‌های بزرگ می‌فروشند را بدتر می‌کند، یعنی آنها را بیشتر در بازار جهانی ادغام می‌کند. برای مثال نوسان قهوه در سال ۱۹۷۸ عواقب اندوه‌باری را برای رواندا به دنبال داشت.

از دیگر اشکال ایجاد و گسترش گرسنگی در پهنه قاره‌ها می‌توان به روان کردن میلیونها تن مواد غذایی به دریا و اقیانوس اشاره کرد.

خدمتگذاران نظام سرمایه‌داری جهانی با تشکیل کنفرانس‌های ملون، بسان چاقوسازهایی عمل می‌کنند که هزار چاقو می‌سازد، ولی یکی دسته ندارد. ریشه تمام معضلات و مشکلات بشریت در جایی دیگری نهفته است.

نوش دارو و درمان آن اما، با نابودی نظام سرمایه‌داری و برقراری یک دنیای خالی از طبقات، پیوند خورده است. ■ پتروسیان ۲۹ نوامبر ۹۶

در تاریخ سیزدهم نوامبر نمایندگان نزدیک به صد کشور جهان در رم پایتخت ایتالیا گردهم آمدند این کنفرانس، که «کنفرانس جهانی غذا» نام گرفت از سوی «سازمان غذا و کشاورزی» سازمان ملل متحد فرا خوانده شده بود.

توافقنامه نهائی این کنفرانس چنین اعلام شد: «ما این را که بیش از ۸۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان، و به خصوص در کشورهای در حال توسعه، به اندازه نیازهای غذایی خود خوراک ندارند، قبول نمی‌توانیم بکنیم. این وضعیت غیر قابل تحمل است».

به نظر شما، راه حل این حضرات برای تغذیه ۸۵۰ میلیون نفری که در آستانه مرگ هستند چیست؟

کنفرانس حاضر ورشکستگی سازمان ملل متحد را در تمام سطوح به همگان نشان داد. مخارجی که صرف تشکیل این کنفرانس گردید، غیر قابل باور می‌باشد: ۷/۵ میلیون دلار!

این در حالی است که با این پول می‌شود تقریباً ۲۰۰ هزار خانواده را از مرگ حتمی نجات داد. در سال ۱۹۷۴ کنفرانس مشابه‌ای برگزار شد که هدف آن ریشه کنی گرسنگی «در طول یک دهه» بود؛ که موارد تصویب شده در آن نیز، به مانند گردهمایی‌های مشابه، تنها بر روی کاغذ باقی ماند. این کنفرانس را حتی اگر با معیارهای کنفرانس‌های دیگر سازمان ملل بسنجیم، از نظر سطح در رتبه پائین تری قرار داشت. توافق‌نامه نهائی این کنفرانس از قبل نوشته شده و کامل گردیده بود.

در طول مذاکرات پیش از کنفرانس ۸۰۰ نکته‌ای که بر سر آنها اختلاف وجود داشت حل شده و مطالبی که این یا آن دولت را ناراحت می‌کرد از توافق‌نامه حذف شدند. نهایتاً همه شرکت‌کنندگان توافق کردند که مسئله خوراک مسئولیت تک‌تک دولت‌ها است. آنان هیچ قدم مشخصی را برای حل این مسئله و تأمین امکانات مالی و تکنیکی برای رسیدن به این هدف بسیار محدود خود پیشنهاد نکردند.

مسائل مانند گرسنگی نتایج نظام پوسیده سرمایه‌داری جهانی هستند، و صرف اینکه نمایندگان بیش از ۹۰ کشور سرمایه‌داری دور هم جمع می‌شوند، پدیده سیرمانی همگانی بوجود نخواهد آورد.

آنچه که مورد توجه قرار می‌گیرد این است که این کنفرانس علل اصلی مشکلات، نظیر: رشد جمعیت، وضعیت زنان، بهداشت، بیکاری و غیره را زیر سؤال نبرده، و عملاً اذهان عمومی را متوجه

برای بدست آوردن پرداخت صد در صد حقوق در ایام مریضی می‌باشد.

نقش رهبری اتحادیه‌ها در روند پیشبرد این اعتصابات به چه صورتی بوده است؟

* به نظر من به طور کلی، علیرغم اینکه در اتحادیه‌های آلمان انتخابات آزاد صورت می‌گیرد و همه چیز به ظاهر آگاهانه با رأی مخفی انجام می‌گیرد، اما به ندرت می‌توان کارگری را در رأس اتحادیه‌های آلمان پیدا کرد که خواسته‌های واقعی کارگران را بیان کرده و از آن دفاع کند. در حقیقت اتحادیه‌ها در نقش سویاپ اطمینان در این جامعه عمل می‌کنند. آنها بیش از اینکه نماینده واقعی کارگران باشند، به فکر منافع گره خورده خود با این دستگاه بوروکراسی هستند.

شما توجه کنید که چه دستگاه عریض و طولی با صدها کارمند و کارگر و وکیل با حقوق کلان از حق عضویتی که کارگران پرداخت می‌کنند، بوجود آمده است. طبیعی است که همیشه خواهان سازشی میان این دو طبقه اجتماعی، یعنی طبقه کارگر و سرمایه‌دار باشند تا حقوق و مقامشان محفوظ بماند. در نتیجه تعطیل شدن هر کارخانه به مثابه بیکار شدن عده‌ای کارگر مساوی با کم شدن اعضای اتحادیه‌ها بوده که ماهانه یک درصد از حقوق ناخالص خود را به حساب اتحادیه واریز می‌کنند. بنابراین رهبران اتحادیه‌ها، واقف بر این مسئله، همیشه از رادیکال شدن حرکت‌های کارگری جلوگیری می‌کنند. حالا سؤال اینست که آیا با توجه به شرایط حاضر و واقعیت‌های اتحادیه‌ها چه سیاستی باید اتخاذ کرد؟ به اعتقاد من با توجه به توان کارگران در آلمان و وضعیت نیروهای چپ، هرگونه حرکت در جهت از همپاشی این اتحادیه‌ها سیاستی غلط است. زیرا جمع کردن این همه کارگر در اتحادیه و متشکل کردن آنها در یک سازمان همچون اتحادیه‌های موجود کار دراز مدت بوده و تازه معلوم نیست که چنین سازمانهایی بعد از مدتی دچار همین وضعیت موجود این اتحادیه‌ها نگردند. از طرف دیگر اگر این اتحادیه‌ها در حال حاضر در صورت عدم وجودشان و با توجه به میزان بیکاری در آلمان، اگر نباشند میزان حداقل دستمزدها از این سطحی که هست پائین‌تر هم خواهد آمد. البته وجود کارهای سیاه خود در پائین نگاه داشتن حداقل دستمزدها نقش مهمی دارد. ما ایرانیان سیاسی در این رابطه یا موضعی نداریم و یا موانعی نمی‌بینیم. بنابراین همانطور که بخشی از جریانات چپ آلمانی این ضرورت را درک کرده‌اند، از طریق همکاری با اتحادیه‌ها و متشکل شدن در شوراهای کارخانه و با فشار از پائین می‌توان در تأثیرگذاری روی سیاست‌های رهبری اتحادیه‌ها در مقابله با دولت و کارفرمایان نقش ایفا کرد.

با تشکر

وضعیت سیاسی و طبقه کارگر در پاکستان

بخش اول

در طول هفته آخر نوامبر امسال اجلاس بین‌المللی «کمیته برای بین‌الملل کارگری» - CWI - در لندن برگزار گردید. رفقای «اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران» در این اجلاس شرکت کرده و در مورد مسائل جنبش کارگری ایران با دیگر نمایندگان کشورهای عضو کمیته به بحث و تبادل نظر پرداختند. همچنین برگزاری این اجلاس فرصتی فراهم آورد تا گفتگویی با رفیق «فاروق طارق» نماینده بخش پاکستان CWI در مورد وضعیت سیاسی و جنبش کارگری در پاکستان داشته باشیم. در زیر توجه شما را به متن مصاحبه «کارگر سوسیالیست» با این رفیق جلب می‌کنیم.

با تشکر از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشتید. لطفاً مقداری راجع به گذشته سیاسی خودتان و جریانی که در آن فعالیت می‌کند توضیح دهید.

* از اینکه این فرصت پیش آمد تا گفتگویی با هم داشته باشیم بسیار خوشحالم.

جریان «جدوجهد انقلابی تحریک» - (JIT) - مبارزه جنبش انقلابی - در آوریل ۱۹۹۵ رسماً در پاکستان اعلام موجودیت کرد و در حال حاضر من به عنوان دبیر اول آن فعالیت می‌کنم. این جریان از آن موقع تاکنون رشد گسترده‌ای داشته است. ما در میان عمده‌ترین اتحادیه‌های کارگری در پاکستان از نفوذ قابل ملاحظه‌ای برخورداریم و دارای بیش از ۸۰۰ عضو هستیم. این جریان علیرغم اینکه از سال ۱۹۹۵ کار خود را رسماً آغاز کرد، اما در ابتدا در سال ۱۹۸۰ حول نشریه‌ای به نام «جدوجهد (مبارزه)» شکل گرفت. این مقطعی بود که دیکتاتوری «ضیاء الحق» در پاکستان برقرار بود. من و چند نفر دیگر به عنوان فعالین چپ در دانشگاه «پنجاب» فعالیت می‌کردیم و بدلیل مخالفتان با رژیم ضیاء مجبور به ترک کشور شدیم و به هلند رفتیم. وقتی به هلند آمدیم در «حزب مردم پاکستان» به فعالیت مشغول شدیم. ما در این حزب کمپین علیه دیکتاتوری در پاکستان را سازمان دادیم. اما خیلی سریع متوجه شدیم که این حزب چیزی بیش از یک حزب بورژوازی رادیکال نیست. در نتیجه ما می‌بایستی حزب مستقل خود را تشکیل می‌دادیم. استراتژی ما این بود که نشریه‌ای بنام «جهادجهاد» در هلند منتشر کنیم و در میان پاکستانی‌های در تبعید و درون پاکستان پخش کنیم؛ و از طریق این نشریه شبکه‌ای از فعالین را سازمان داده و پس از آن ساختن تشکیلاتی که بتواند پس از برداشته شدن حکومت نظامی در پاکستان به درون

کشور به فعالیت بپردازد. در سال ۱۹۸۰ با رفقای از CWI در هلند آشنا شدیم که برای مذاکره به سراغ ما آمدند. ما متوجه شدیم که روی خیلی از مسائل توافق داریم. مسائلی همچون وظایف سیاسی و چگونگی کار کردن درون «حزب مردم پاکستان». تجربه رفقای سازمان «میلیتانت» در انگلیس برایمان به صورت راهنمایی قرار گرفت. به این صورت که حزب مردم پاکستان و حزب کارگر انگلیس اساساً با هم فرق می‌کردند. حزب کارگر در آن موقع حزب توده طبقه کارگر بود، اما حزب مردم پاکستان حزب بورژواها بود و توهم توده‌ها را به همراه داشت.

بهررو از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶ ما نشریه خود را در هلند به چاپ رساندیم و به بزرگترین جریان چپ پاکستانی در تبعید در اروپا تبدیل شدیم. در شرایطی ما دارای ۶۵ عضو بودیم و جلسات بحث برگزار می‌کردیم، تظاهرات سازمان می‌دادیم، از هر طریقی که می‌توانستیم کمک مالی جمع‌آوری می‌کردیم از هر طریقی برای قوت بخشیدن به نیروی مالی سازمانمان استفاده می‌کردیم و به طور تمام وقت به این فعالیت‌ها مشغول بودیم. در سال ۱۹۸۶ من برای گسترش سازماندهی هر چه بیشتر این سازمان به پاکستان برگشتم. اما، تازه یکماه بود که حکومت نظامی برداشته شده بود و معلوم نبود بتوانم موفق به ساختن تشکیلاتی بشوم یا نه. بنابراین، در ابتدا به عنوان سردبیر روزنامه‌ای مشغول بکار شدم و شروع به انتشار روزنامه‌ای که عصرها منتشر می‌شد هم کردم. روزنامه‌ای بود بورژوازی. اما نظرات ما که در این روزنامه چاپ می‌شد و از سوی بسیاری از کارگران خوانده می‌شد مورد استقبال آنها قرار می‌گرفت.

پس از یکسال از این روزنامه بیرون آمدم و کار انتشار روزنامه «مبارزه» را شروع کردم. این روزنامه در آن مقطع هنوز در هلند به چاپ می‌رسید. اما از سال ۱۹۸۸ تاکنون در پاکستان به چاپ می‌رسد. پس از آن تا سال ۱۹۹۲ تشکیلات سازمان را به سطحی رساندیم که ۱۰ نفر تمام وقت و ۳۰۰ عضو در آن به فعالیت مشغول بودند. اما هنوز خود را سازمان و یا حزب نخوانده بودیم. علیرغم اینکه به عنوان بزرگترین گروه چپ فعالیت می‌کردیم. اما فکر می‌کنم این کار اشتباهی بود.

در آن موقع من در جناحی قرار داشتم که می‌گفت بایستی «حزب مردم پاکستان» را رها کنیم و حزب مستقل خود را بنا نهیم. من در رأی‌گیری کمیته مرکزی حزب در این مورد شکست خوردم و با

تنها یک رفیق ایزوله باقی ماندم. در سال ۱۹۹۱ ما بایستی از آغاز شروع می‌کردیم. ما نه محلی داشتیم و نه ابزار تشکیلاتی‌ای. اما بالاخره کار را از یک پارک در «لاهور» آغاز کردیم. من صبح می‌رفتم، چند تا رفیق دیگر هم از اتحادیه‌های مختلف می‌آمدند و به بحث و تبادل نظر در مورد ساختن گروهی می‌پرداختیم. گروهی که می‌توانست به حزب تبدیل شود. از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵ دوره‌ای بود که ما به تدارک چنین حزبی پرداختیم. خط ما حقانیت خود را ثابت کرد. در شرایط کنونی ما به عنوان چپ در حال شکوفایی در پاکستان هستیم.

بقیه افرادی که در حزب مردم پاکستان ماندند چه شدند؟

* بقیه در آن حزب باقی ماندند و امروز که این حزب شکست خورده هیچ کجا خبری از آنها نیست. و این مسئله وظایف بود که به چشم‌انداز ما بستگی داشت. زیرا داشتن وظایف تنها کافی نیست. چشم‌انداز آنها این بود که حزب مردم پاکستان می‌رفت که به طرف چپ گرایش پیدا کند. اما آنها تأثیر استالینیزم را بر یک حزب رادیکال بورژوا پیش بینی نکردند، و ما توانستیم ببینیم که حزب هرگز به سوی ایده‌های چپ جهت‌گیری نداشت. تأثیر استالینیزم بر آگاهی کارگران در کشورهای مستعمره (سابق) به مراتب بیشتر بود تا در کشورهای صنعتی. بنابراین اکثر احزاب پوپولیستی مثل حزب مردم پاکستان، حزب سوکارنو، حزب ناصر، همه آنها در طول دهه ۷۰ در مورد انقلاب و سوسیالیزم شعارهایی داده‌اند، اما در دوره ۹۰، پس از فروپاشی استالینیزم به نمایندگان مستقیم آ.ام.اف و بانک جهانی تبدیل شده‌اند. بنابراین امکان نداشت که مارکسیست‌هایی که در حال انجام تاکتیک «ایستریزم» (ورود) در این احزاب بورژوازی در کشورهای مستعمره (سابق) بودند، بتوانند به جایی برسند. بنابراین آنها به اندازه همان عناصر این احزاب بورژوازی فاسد شده بودند. آنها در واقع به جای اینکه این احزاب را به سوی چپ بکشاند، بر عکس خودشان در آنها منحل شده بودند. وقتی من «حزب مردم پاکستان» را ترک کردم تنها موفق شدم یک نفر را با خود بیرون بیاورم. و این درس دیگری برای ما بود. در پرتو تاکتیک‌های درست ما توانستیم خیلی سریع خود را سازمان دهیم. دلیل دیگری که اکنون ما می‌توانیم به عنوان حزب چپی جدید در پاکستان سر بلند کنیم این است که آگاهی طبقه کارگر در پاکستان نیز تغییر کرده است. کارگران همه

تظاهرات اخیر نیروهای چپ در لاهور



وقت در سال ۱۹۹۰ پس از ۲۰ ماه حکومت منحل گردید، همان رئیس جمهور حکومت «نواز شریف» - «مسلم لیگ» را در سال ۱۹۹۳ پس از ۲ سال حکومت منحل کرد. و این بار حکومت «بی نظیر بوتو» قدرت را پس از ۳ سال از دست داد. بنابراین، این همه فقط ضعف بورژوازی در پاکستان را نشان می دهد. این نشانگر آن است که بورژوازی دارای اعتماد به نفس نیست. اما انحلال حکومت «بی نظیر» این بار بطور کلی با رضایت مردم مواجه گردید. زیرا بی نظیر همه سیاستهای آ.ام.اف را دنبال می کرد. دولت او مالیاتهای سنگینی روی مردم بسته بود. ۶۰ میلیارد رویه مالیات تنها در طول امسال به مردم تحمیل شده است. برداشتن مرزها و قوانین بازرگانی در صدر برنامه اقتصادی قرار گرفته بود. بنابراین تمام این اقدامات به بالا رفتن قیمت ها و بیکاری گسترده دامن زده و اعتماد مردم از حکومت سلب شد. این اقدامات همچنین به شیوع فساد و رشوه خواری زیادی در دستگاه حکومتی منجر گردید. اما فساد دلیل اصلی بحران فعلی در دستگاه حکومتی پاکستان نیست. بلکه، نتیجه تمام این معضلات است. مثل موقعی که شخصی تب داشته باشد، اگر دارو به او ندهید بهبودی حاصل نخواهد کرد، اما اگر چند قطره آب روی او بریزید تبش پائین می آید اما خوب نخواهد شد. بنابراین فساد و رشوه خواری تنها بهانه ای است برای توجیه بحران کنونی. این تنها حکومت «بی نظیر» نبود که فاسد بود، تمام حکومت های بورژوازیی سابق هم تا استخوان فاسد بودند. و این در طول ۱۵ سال گذشته ادامه داشته است. این بار هم از فساد و رشوه خواری به عنوان بهانه ای برای پائین آوردن حکومت «بی نظیر» استفاده کردند. دلیل اصلی اما، معضلات اقتصادی ای بود که گریبان حکومت بی نظیر را گرفته بود. در مورد مذهبی بودن، او آدم

زمسینه عمل است. برای ما یا مارکسیزم انترناسیونالیزم است و یا هیچ چیز. اگر مارکسیزم انترناسیونالیست نباشد، محکوم به اضمحلال است. انترناسیونالیزم تنها در حرف نیست و بایستی در عمل بدان وفادار بود. به همین دلیل مثلاً تماس و فعالیت با شما رفقا جزء تفکیک ناپذیر ایدئولوژی ما در راستای ساختن یک پاکستان سوسیالیست است.

وضعیت سیاسی در پاکستان را در پرتو بحران سیاسی و اقتصادی بورژوازی این کشور چگونه ارزیابی می کنید؟
* همانطور که میدانید در نوامبر امسال حکومت «بی نظیر بوتو» به دستور رئیس جمهور پاکستان «فاروق احمد لغاری» منحل شد. در پاکستان رئیس جمهور این قدرت را دارد که خیلی راحت اعلام کند که مثلاً این پارلمان دیگر به درد نمی خورد و بایستی برود. این قدرتی است که در زمان دیکتاتوری «ضیاء الحق» و بر مبنای خواست او به رئیس جمهور داده شد. در سال ۱۹۸۶ بدنبال برداشته شدن حکومت نظامی، این معامله بین بورژوازی پاکستان و دیکتاتوری نظامی انجام گرفت. «ضیاء الحق» توافق کرد که حکومت نظامی را بر دارد به شرط اینکه چنین قدرتی در قانون اساسی آورده شود و او رئیس جمهور باقی بماند. این ترمیم به عنوان اصلاحیه هفتم در قانون اساسی پاکستان قرار گرفت.

در طول ۸ سال گذشته حتی یک حکومت بورژوا دمکرات نتوانسته دوره حکومتی خود را کامل تمام کند. وقتی حکومتی انتخاب می شود، معمولاً برای ۵ سال است، اما از زمانی که حکومت نظامی پایان یافته تاکنون، حکومت اول توسط «ضیاء الحق» پس از ۱۸ ماه منحل گردید. پس از آن حکومت «بی نظیر بوتو» که در سال ۱۹۸۸ به قدرت رسید، توسط «غلام اسحاق خان» رئیس جمهور

می دانند که همه احزاب بورژوازی فاسد هستند. آنها هیچ چیز برای طبقه کارگر ندارند.

«حزب مردم پاکستان» دو بار در اریکه قدرت قرار گرفته و «مسلم لیگ» هم به همین صورت. هیچکدام از این احزاب نتوانسته اند به خواسته های توده ها پاسخ بدهند. و به همین دلیل ما حزبی که مردم بتوانند بدان اعتماد کنند نداریم. کارگران می گویند، حزب «بی نظیر بوتو» را مد نظر داشتیم که به ما خیانت کرد. از «مسلم لیگ» حمایت کردیم که هیچ چیز برای ما نداشت. اما ما به آنها می گوئیم که شما نبایستی به احزاب بورژوازی اعتماد کنید. به فتودالها اعتماد نکنید.

در یکی از جلسات سیاسی «میر مرتضی بوتو» (برادر بی نظیر بوتو که در ۲۰ سپتامبر امسال در کراچی توسط پلیس به قتل رسید) به ما گفت که ما باید با هم کار کنیم. اما ما در پاسخ به او گفتیم که ما حالمان از دست شما فتودالها به هم می خورد. شما در ابتدا خودتان را رادیکال جا می زنید، ولی عاقبت همیشه به ما خیانت کرده اید. ما به شما اعتماد نداریم. و او که می خواست خیلی دیپلماتیک رفتار کند در پاسخ گفت که: من یک دمکرات هستم و بورژوا و فتودال نیستم و علیه دیکتاتوری جنگیده ام.

اما مسئله اینست که در یک کشور فتودالی جایی که وظایف دمکراتیک انقلاب بایستی حل گردد، تئوری انقلاب مداوم بایستی به سرانجام برسد. امروز بسیاری از احزاب بورژوازی علیه فساد و بی عدالتی و بعضاً شعارهای سوسیالیستی هم می دهند. تجربه ما در پاکستان اینست که بایستی به همه آنها گفت نه! آنها می خواهند شعارهای چپ را بدزدند و علیه توده ها استفاده کنند.

جریان ما عضو CWI است و فعالیت های ما عمدتاً با آنها در زمینه تئوریک و تا حدودی در

دو رویی بود. برای مثال وقتی در مورد اینکه دولت فرانسه گفته بود دخترهای مسلمان مدرسه‌ای نیاستی حجاب داشته باشند، «بی‌نظیر» وقتی به دیدار «ژاک شیراک» رفت در آنجا گفت این درست است و دختران مسلمان که در کشورهای غربی زندگی می‌کنند باید فرهنگ غربی در این کشورها را بپذیرند. اما، وقتی به دیدار رفسنجانی می‌رود از حجاب اسلامی دفاع می‌کند. در آن موقع ما از اینکه حجاب مسئله خصوصی مردم است و رعایت کردن و نکردن آن را نمی‌توان به کسی تحمیل کرد، دفاع کردیم.

«بی‌نظیر» برای غربی‌ها به عنوان کسی که برای دمکراسی می‌جنگد شناخته شده ولی در پاکستان این برای توده‌ها هیچ ارزشی ندارد. در پاکستان او تنها یکی دیگر از همین رهبران بورژوا به حساب می‌آید.

در طول ۳ سال گذشته ما شاهد پدیده جدیدی در صحنه سیاسی پاکستان نیز بوده‌ایم. و آن اینکه در سال ۱۹۹۳ حکومت «نواز شریف» به دستور رئیس‌جمهور منحل شد، پس از آن یکی از مقامات بانک جهانی بنام «معین کروش» به عنوان نخست‌وزیر موقت حکومت را برای ۳ ماه به دست گرفت تا انتخابات بعدی. او قراردادهای اقتصادی متعددی با آ.ام.اف و بانک جهانی امضاء کرد. قیمت تمام مایحتاج اولیه مردم بالا رفت. ارزش روپیه پایین آمد و قیمت نفت و گاز و برق بالا رفت. بنابراین، او همه صحنه را برای آمدن «بی‌نظیر» بر سر قدرت آماده کرد. در نتیجه قبل از اینکه «بی‌نظیر» با آراء مردم به قدرت برسد تمام کارها توسط یک حکومت موقت که توسط مردم انتخاب نشده بود انجام گرفته بود. در نتیجه «بی‌نظیر» روی قدرت آمد تا تمام منابع دولت را به جیب بزند. اما او پایش را از حریم خود زیاد از حد بیرون گذاشت و بورژوازی مجبور شد اقدامی علیه او سازمان دهد. بخش دیگری از بورژوازی پاکستان که تحت نفوذ رئیس‌جمهور بودند، احساس کردند که «بی‌نظیر» همه پولها را دو دستی برای خودش جمع می‌کند و آنها از این سهم محروم هستند.

بدین ترتیب بی‌نظیر اقتصاد را کاملاً به ورطه ورشکستگی کشاند. اما اکنون که او کنار گذاشته شده، یکی از مقامات دیگر سر و کله‌اش پیدا شده است که در مقام وزیر اقتصاد گماشته شده است. این حکومت موقت هم می‌رود که همان سناریوی قدیمی را دوباره تکرار کند. یعنی همه قراردادهای بانک جهانی امضاء کند و انتخابات راه بیندازد و قدرت را به دست بخش دیگری از بورژوازی تحویل دهد. حکومت جدید هم حتماً دوباره پس از مدتی از کار بر کنار خواهد شد و قس علیهذا. این پدیده اکنون به عنوان یک سنت در پاکستان درآمده است. جمعیت پاکستان ۱۳۳ میلیون است. بزرگترین شهر

آن «کراچی» با ۱۰ میلیون جمعیت طبق آمار رسمی حکومت ۳ درصد بیکار وجود دارد، با این حساب این حتی از کشورهای اروپایی هم کمتر است. اما واقعیت اینست که بیش از ۳۰ درصد جمعیت فعال بیکار هستند. تورم ۲۰ درصد است. ارزش روپیه چندین بار پائین آورده شده است. در طول ۶ ماه گذشته روپیه ۴۰ درصد ارزش خود را از دست داده است. در پاکستان بیش از ۲۰ میلیون کودک مشغول بکار هستند. این به نظر من بزرگترین رسوایی برای طبقه حاکم در پاکستان به شمار می‌آید. بورژوازی از فراهم آوردن تسهیلات آموزشی برای بچه‌ها عاجز است. اکثریت طبقه کارگر هیچ اعتمادی به سیستم و دستگاه حاکم ندارد. کارگران مجبورند بچه‌های خود را سرکار بگذارند، زیرا این تنها راه دستیابی به نان بخور و نمیری است. در حال حاضر تنها ۲/۴ درصد بودجه به مصرف آموزش و پرورش می‌رسد، در مقایسه با فیلیپین که ۱۲ درصد است. پاکستان کمتر از ۱ درصد خرج بهداشت عمومی می‌کند. در آخرین بودجه پاکستان ۱۸۰ میلیارد روپیه (۴۰ درصد کل بودجه) برای پرداخت بدهکاری‌های خارجی کنار گذاشته شده است. رقم بزرگ بعدی (۱۵۴ میلیارد روپیه) سهمیه‌ای بود که برای مخارج ارتش کنار گذاشته شده بود.

بطور کلی در دوره گذشته اقتصاد مقداری رشد کرده است. چیزی در حدود ۴ تا ۵ درصد. اما، اکنون روند آن رو به پائین است. امسال رشد اقتصادی چیزی در سطح ۳ درصد باقی مانده است. بنابراین، پاکستان در مقایسه با هندوستان و چین و بقیه کشورهای خاور دور، رشد قابل ملاحظه‌ای نداشته است؛ نرخ بیسوادی چیزی در حدود ۱۰ درصد است، این رقم در میان زنان به مراتب بالاتر است؛ میانگین طول عمر از ۵۵ سال بالاتر نرفته است؛ امراض دوران قرون وسطی‌ای مثل مالاریا، هنوز در پاکستان وجود دارد. آمار مرگ و میر از هر ۱۰۰۰ نفر ۱۶۰ نفر است. همه این آمارها نشان می‌دهد که پاکستان نه‌کثوری در حال توسعه، بلکه در حال پس رفتن است. و بورژوازی این کشور حتی از فراهم آوردن نیازهای اولیه توده‌ها عاجز است. آلودگی هوا، از بین رفتگی جاده‌ها، کیفیت تغذیه مردم، همه و همه را می‌توان به عینه مشاهده کرد. فساد و رشوه‌خواری سر تا پای دستگاه حاکم را گرفته است.

در واقع فساد و رشوه‌خواری به یکی از نشانه‌های بارز سرمایه‌داری در کشورهایی مثل پاکستان تبدیل گردیده است. این رژیم‌ها اساساً بدون یک حکومت فاسد نمی‌توانند دوام بیاورند.

در اینجا من مایلیم چند کلمه‌ای هم راجع به «عمران خان» توضیح دهیم.

وقتی پاکستان جام جهانی را در بازی کریکت

بدست آورد، «عمران خان» کاپیتان تیم ملی بود. همسر او دختر «سرجان گلداسمیت» یکی از میلیونرهای انگلیسی، و رهبر حزب جدیدالتأسیس «رفراندم» است. مطبوعات غربی در ارتقاء شخصیت «عمران خان» تلاش زیادی کرده‌اند. او در پاکستان حزبی بنام «جنبش عدالت» ایجاد کرده است. و این پدیده دیگریست که در کشورهایی مثل پاکستان مشاهده می‌شود. و آن اینکه هنرپیشه‌ها و ورزشکاران خودشان را وارد سیاست می‌کنند. آنها وقتی کار دیگری ندارند، در عرض یک شب سیاستمدار می‌شوند. سیاست علم است و نه خر مراد که هر کسی بتواند بپرد و سوار آن شود. مفهوم علم سیاست برای این‌ها در کشوری مثل پاکستان اما، یعنی اینکه چقدر پول در جیب دارند، نه چقدر معلومات سیاسی. با این پول آنها از سر تا پای حکومت و ارتش را می‌خرند. رأی مردم را می‌خرند. این «عمران خان» حالا بیمارستان سرطان ساخته (که فی‌نفسه عمل درستی است) و خودش را به عنوان آدمی پاکیزه به مردم جا زده است. البته عمده‌ترین مرض کشنده در پاکستان سرطان نیست، بلکه بیماری‌های خیلی پیش پا افتاده و معمولی، مثل آنفلوآنزا و یا امراضی که صرفاً از آشامیدن آب آلوده به بدن سرایت می‌کند، است. در پاکستان هر سال تعداد زیادی از مالاریا می‌میرند تا از مرض سرطان. سیاست‌های او هیچ فرقی با سیاستهای «بی‌نظیر» و «نواز شریف» ندارد. ایده‌های او در مورد خصوصی‌سازی مثل دو حزب بورژوایی دیگر است. او از لارویی کردن و تمیز کردن سیستم و دستگاه از فساد صحبت می‌کند. چطور می‌توان چنین کاری را انجام داد، در حالی که قرار است همان سیاستهایی که به این فساد منجر گردیده‌اند بدون هیچ دستکاری‌ای باقی بمانند.

در حال حاضر دور او را تعدادی تکنوکرات با حقوق و مزایای کلان گرفته‌اند و سیاستهایش را برایش تنظیم می‌کنند. آنها خصوصی‌سازی و پرداخت قروض خارجی پاکستان را جزو اهداف خود می‌دانند. این بدهکاری‌ها، بدهکاری‌های طبقه کارگر پاکستان نیست. بلکه، بدهکاری‌های خود طبقات حاکم است که به مرور زمان بالا آورده‌اند و پولهایی است که توسط آنها به خارج آورده شده و در بانکها پس انداز شده‌اند. اگر «عمران خان» به قدرت برسد هیچ کاری از دست او بر نمی‌آید و تنها به عنوان یکی دیگر از همین سیاستمداران بورژوا در صحنه سیاسی پاکستان قرار خواهد گرفت. بهر حال توده‌ها شاید بخواهند این تجربه را هم از سر بگذرانند و او را انتخاب کنند. زیرا آنها همیشه بین شیطان بد و بدتر، شیطان بد را انتخاب خواهند کرد.

ادامه دارد...

طبقه کارگر روسیه پس از فروپاشی استالینیزم!

رفیق «سایمون پیرانی» - Simon Pirani یکی از فعالین جنبش کارگری و عضو جریان تروتسکیستی «حزب انقلابی کارگران» - WRP است. او اخیراً پس از بازگشت از روسیه جزوه‌ای بنام «مبارزه در اوکراین» با مشارکت یکی از کارگران مبارز در اوکراین رفیق «اولک دوبروفسکی» - Oleg Dubrovsky منتشر ساخته است. مطلب ذیل متن مصاحبه‌ایست که «کارگر سوسیالیست» با رفیق «سایمون» در باره اوضاع کلی روسیه و جزوه فوق انجام داده است.

رفیق «سایمون» ممکن است مختصری راجع به سابقه فعالیت سیاسی خود در جنبش کارگری انگلیس توضیح دهید؟

* من از دهه ۱۹۷۰ درگیر کمپین‌هایی همچون، کمپین علیه بیکاری و Poll Tax (مالیاتی که دولت «تاجر» وضع کرده بود) و دیگر فعالیت‌ها درون اتحادیه کارگری بوده‌ام. به عنوان یک روزنامه‌نگار گزارشگر مبارزات و اعتصابات معدنچیان انگلیس در سال ۸۵-۱۹۸۴ بودم و برای ۵ سال به عنوان سر دبیر برای روزنامه اتحادیه معدنچیان کار می‌کردم. من یک تروتسکیست هستم و عضو «حزب انقلابی کارگران» (Workers Revolutionary Party - WRP) بوده‌ام. ارگان رسمی این حزب Workers Press نام دارد. این جریان در ماه گذشته خود را در یک جریان جدید بنام «جنبش برای سوسیالیسم» - The Movement For Socialism ادغام کرد.

در طول شش سال گذشته من مسافرت‌های متعددی به روسیه کرده‌ام. دلیل این مسافرت‌ها برقراری رابطه بین جنبش‌های کارگری دو کشور بریتانیا و روسیه بوده است.

شما اخیراً از روسیه برگشته‌اید. زندگی طبقه کارگر روسیه را چگونه مشاهده کردید؟ کارگران در مقابل تغییرات چند سال گذشته چه عکس‌العملی از خود نشان داده‌اند؟ امروز کارگران روسیه از چه سطحی از آگاهی برخوردارند؟

* در روسیه و در سرتاسر شوروی سابق سطح استاندارد زندگی کارگران در طول ۱۰ سال گذشته شدیداً پائین آمده است.

در مرکز شهر مسکو به نظر می‌رسد روس‌ها هر چه بیشتر ثروتمند می‌شوند. تعدادی از آنها همان بوروکرات‌های سابق هستند که اکنون به عنوان تاجر عمل می‌کنند. اتوموبیل BMW در مسکو بیشتر از هر شهر دیگری بفروش می‌رسد.

اما در مناطق صنعتی، که کارخانه‌های بزرگ یا در حال بسته شدن هستند و یا در حال بیکارسازی

جو نومییدی و بیچارگی در میان کارگران کاملاً احساس می‌شود. مردم در گذشته هفته‌ای یکبار گوشت می‌خوردند، اما اکنون این یکبار هم گوشت گیرشان نمی‌آید. بازنشستگان تمام پس‌انداز یک عمر خود را در طول سالهای ۹۳-۱۹۹۲ که تورم فوق‌العاده بالا بود، از دست داده‌اند. کالاها در مغازه‌ها موجود هستند، اما کارگران قدرت خرید آنها را ندارند. میزان مولید و میانگین طول عمر شدیداً در حال تنزل است. روس‌ها در مورد بچه‌دار شدن تردید دارند و از طولانی بودن عمر خود مطمئن نیستند. اکنون واقعیت اصلی در واحدهای تولیدی و غیره، ماه‌ها حقوق پرداخت نشده کارگران است. حقوق‌های پرداخت نشده بالغ بر ۸ میلیارد دلار می‌باشد.

وضعیت مسکن که در دوره گذشته بسیار بد بود، در این دوره بدتر شده است. شما اگر یک تاجر در مسکو باشید، می‌توانید خانه‌ای بخرید که آن حتی از قیمت یک خانه در نیویورک گران‌تر است. اما دیگران در کثافت و بدبختی زندگی می‌کنند. از هر ۲۰ خانواده روسی یک خانواده در خوابگاه‌های عمومی زندگی می‌کند و یک خانواده در آپارتمان‌های شراکتی. بدین معنی که یک خانواده در یک اتاق زندگی می‌کند و آشپزخانه و حمام کوچکی را با ۴ یا ۵ خانواده دیگر مشترکاً استفاده می‌کنند. مسئله بی‌خانمان‌ها که دیگر جای خود را دارد. همین قدر بگویم که در حدود ۲۵۰ هزار نفر آنها تابستان‌ها در خیابان‌ها زندگی می‌کنند و در زمستان‌ها از فرط سرما به کانال‌های فاضل آب پناه می‌برند.

در اوکراین وضع از این هم بدتر است. تخمین زده می‌شود که از سال ۱۹۹۱ تاکنون استاندارد زندگی مردم ۸۰ درصد تنزل کرده است. تعداد کمی از کودکان به مدرسه می‌روند (کمتر از نصف آنها به دوره دبیرستان راه پیدا می‌کنند؛ این رقم در سال ۱۹۸۹، ۲/۳ بود). میانگین طول عمر در اوکراین بین سالهای ۱۹۹۱ و ۱۹۹۴ برای مردان از ۶۶ سال به ۶۳ و برای زنان از ۷۵ سال به ۷۳ سال تنزل کرده است. بسیار دشوار است که توضیح دهیم کارگران در مقابل این تغییرات چه عکس‌العملی نشان داده‌اند.

بایستی در نظر داشت که اتحادیه‌های کارگری در روسیه با اتحادیه‌های کارگری در غرب متفاوت هستند. در دوره قبل از فروپاشی اتحادیه‌ها بخشی از آپارات‌های حکومت بودند. آنها با مدیران برای رسیدن به سطح تولید برنامه‌ریزی شده مشارکت و همکاری بسیار داشتند. مسئولین رسمی این اتحادیه‌ها اسامی «اخلالگران» و مخالفین را به دولت گزارش

می‌دادند. همانطور که مفهوم کلمه «سوسیالیسم» به فساد کشانده شد، مفهوم لغاتی مثل «اتحادیه کارگری» هم فساد کشانده شده است. برای مثال اصل تشکل مستقل کارگران را در نظر بگیرید، این اصل در مورد اعضای اتحادیه که هیچ، در مورد رهبران و یا کادر مدیریت و کارفرمایان هم مجاز نیست. من در موارد متعددی در مورد این مسئله به عنوان حقوق بدیهی و اولیه کارگران، با کارگران روسیه به بحث پرداخته‌ام. حقوقی که حتی تحت سلطه محافظه‌کاران دست‌راستی در اتحادیه‌های کارگری بریتانیا به عنوان مسئله‌ای بدیهی تلقی می‌گردد، برای کارگران روسیه به عنوان نوعی افشاگری به نظر می‌رسد.

و این آن گذشته‌ایست که کارگران روسیه بایستی از آن برش کنند. پس از اعتصاب معدنچیان در سال ۱۹۸۹، اعتصابی که رهبران اتحادیه‌ها از آن حمایت نکردند، نمایندگان تشکل‌های درون واحدهای تولیدی برای ایجاد یک اتحادیه مستقل گردهم جمع شدند. در اوایل دهه ۱۹۹۰ تلاش‌های کمتر موفقیت‌آمیز دیگری در صنایع دیگر انجام گرفته بود. همه این تشکلات در حوزه برنامه‌های سیاسی و در سطح اشخاص فعال آنها به فساد کشیده شدند.

تشکلات اتحادیه‌ای بین‌المللی دست راستی، بویژه AFI-CIO که مستقیماً با دولت آمریکا همکاری می‌کند، مبالغ زیادی خرج کرده‌اند و در مواردی حتی عملاً رهبران معدنچیان و دیگران را خریداری کرده‌اند. برخی از فعالین اتحادیه‌ای چپی در غرب، و از آنجمله برخی از رفقا از انگلستان، تلاش کرده‌اند تا از طریق برقراری ارتباط با جنبش طبقه کارگر در روسیه در مقابل نفوذ این تشکلات دست راستی در جنبش کارگران روسیه قرار گیرند.

اتحادیه‌های «رسمی» سابق در روسیه نام خود را به «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری مستقل روسیه» تغییر داده‌اند. در اینجا ما بار دیگر به واژه «مستقل» برمی‌خوریم. با مفهومی کاملاً گمراه کننده! آنها اکنون تلاش می‌کنند خود را به عنوان نیروی اپوزیسیون نشان دهند. در این راستا آنها همکاری‌های نزدیکی با مدیریت صنایعی که نمی‌خواهند مالیات بپردازند، به دولت و مؤسسات مالی و بانکهایی که با آن کار می‌کنند اعتماد ندارند و به دنبال برقراری قدرت محلی خود هستند، دارند. بنابراین، در موارد بسیاری اعتصابات از سوی این نوع مدیریت حمایت می‌شود. آنها برای پیشبرد جنگ و جدال‌های خود با حکومت حتی واحدهای تولیدی خود را در روز «اعتصاب» تعطیل می‌کنند.

این مسئله در مورد همه اعتصابات صدق نمی‌کند. بسیاری از اعتصابات علیه هم حکومت و هم مدیریت سازمان داده می‌شود. سطح اعتصابات در سال ۹۴-۱۹۹۳ پائین آمد، اما در سال گذشته دو باره ارتقاء یافته است. و امسال از همه سالهای پیش بیشتر بوده است. اعتصابات بسیار مهمی در مناطق خاور دور در تابستان امسال صورت گرفت. در این ماه جنبش کارگری در Kussbass، منطقه معدنچیان در غرب سبیری در حال پیشرفت به سطح بالاتری بوده است. گزارش‌های روزنامه دست راستی Izvestia در مورد نومییدی و بیچارگی معدنچیان چنین توضیح می‌دهد: معدنچیان که از آوریل امسال تاکنون هیچ حقوقی دریافت نکرده‌اند اکنون مجبورند برای غذا دادن به افراد خانواده خود آنها را ۶۰ کیلو متر بیاورند تا در محل معادن به آنها غذا داده شود. در این منطقه میانگین طول عمر شدیداً تنزل کرده است؛ از ۶۳ سال به ۵۳ سال در طول ۶ سال گذشته رسیده است. در Prokopievsk یکی از شهرهایی که اعتراضات کارگری از سال ۱۹۸۹ در آن آغاز شد، آشپزخانه‌ای برای دادن سوپ به بازنشستگان و سالمندان دائر گردیده است. شورای ورشکسته این شهر قادر به پرداخت پول برای رساندن حرارت به مردم نیست. معدنچیان احساس می‌کنند که شورای کارگران Kuzbass که در سال ۱۹۸۹ برای مقابله با گورباچف ایجاد گردید، کاملاً به آنها خیانت کرده است. اکثر رهبران این شورا که در سال ۱۹۹۱ از یلتسین حمایت کردند، اکنون یا تاجر شده‌اند و یا به انجام کارهای غیرقانونی و یا سیاستمداری و یا ترکیبی از هر دو، مشغول هستند. در شهرهای متعددی در این منطقه "کمیته‌های رستگاری" جدید شکل گرفته‌اند. هدف اعلام شده این کمیته‌ها، جلوگیری از هم پاشیدن اجتماع، به هر وسیله لازم، است. در واقع این کمیته‌ها هستند که اعتصابات عمومی محلی‌ای که اکنون در جریان هستند را سازمان می‌دهند. این کمیته‌ها خود را به عنوان "قدرت آلترناتیو" در مقابل حکومت‌های محلی‌ای که به لحاظ مالی و سیاسی فلج گردیده‌اند، اعلام داشته‌اند. وزارت امور داخلی که زنگ خطر برایش به صدا در آمده و نماینده محلی آن «Veladimir Sovolev» و نیروی پلیس (که امسال ۶ هزار اسلحه از مردم جمع‌آوری کرده است) از مردم خواسته که از انجام "خونریزی" جلوگیری کنند. طبقه کارگر شدیداً بسیار بی‌امید گشته است. اما آنجا که حرکتی انجام می‌دهد آنها بسیار متعهدانه و رادیکال به پیش می‌برند. طبقه کارگر در حال ساختن تشکلات جدید و برش از تشکلات سابق است. اما جنبش هنوز تکه تکه است. به دلیل میراث گذشته استالینیستی کارگران دارای سازمان سراسری خود نیستند و آنچه وجود دارد تنها لاشه

اتحادیه‌های "سابق" است که ارزش اشاره کردن را ندارند.

فروپاشی استالینیزم چه تأثیری روی جامعه روسیه و طبقه کارگر داشته است؟

* علیرغم اینکه سیاستهای "شوک درمانی" در سال ۱۹۹۲-۱۹۹۱ شکست خورد، زیرا رهبران روسیه از کنترل قیام مردم در حراس بودند، با این وجود سیاست یلتسین از طریق ضرورت گره خوردن اقتصاد روسیه با سرمایه‌داری غرب، در حله اول از طریق قابل تعویض نگاه داشتن روبل به هر قیمتی، به پیش برده شده است. این دلیل اصلی تورم فوق‌العاده در سالهای ۹۳-۱۹۹۲ بود. در حال حاضر روبل در حال از دست دادن ارزش خود است، اما با شدت کمتری نسبت به گذشته. تلاش برای بازگرداندن سرمایه‌داری صنایع را به ورطه نابودی کشانده است. در حالی که این صنایع به ورشکستگی کشانده شده‌اند، سرمایه‌داران خارجی روی بدست آوردن کنترل نفت، گاز و مواد آهنی روسیه متمرکز شده‌اند. یکی از منابع بزرگ نفت در منطقه دریای مازندران، در آبهای آذربایجان قرار دارد. همچنین منافع روسیه در چین به این مسئله مربوط می‌شود که یکی از راههای مورد علاقه روسیه برای دستیابی به نفت دریای مازندران از این سرزمین عبور می‌کند.

بسیار مشکل خواهد بود که جمع‌بندی‌ای از تغییرات زیادی که در حوزه سیاست در روسیه انجام گرفته، پیردازیم. سیستم کنترل سابق از هم پاشیده شده است. ماشین دولتی جدیدی در حال شکل‌گیری است. اکنون کارگران و روشنفکران از امکانات بیشتری برای ابراز عقاید خود برخوردارند و این قدم مهمی به جلو است. اما در دراز مدت مشکل‌ترین چیز برای طبقه کارگر خلاصی از میراث استالینیزم است که ایده سوسیالیزم را به شدت بی‌اعتبار کرده است.

من به همراه رفیق «اولگ دوبروفسکی»، یک کارگر اوکرائی، جزوه‌ای به زبان انگلیسی در مورد مبارزه او برای ایجاد تشکل طبقه کارگر در hkjahv Dnepropetrovsk انتشار داده‌ایسم. مسئله نمی‌توانست بهتر از آنگونه‌ای که او مطرح کرده، بیان گردد: "رژیم استالینیزم و استالین هیچ چیز بجز دشمن مرگبار کارگران نبود. اما تبلیغات بورژوازی که دائماً از طریق تعداد زیادی روزنامه و برنامه تلویزیونی و غیره، انجام می‌گیرد، سعی بر آن دارد که خاطره انقلاب اکتبر را با خاطره استالینیزم گره بزند. و این وظیفه تبلیغات بورژوازی سهولت یافته است، زیرا ترمینولوژی مارکسیستی که تحت رژیم استالینیزم بکار برده می‌شد، میراث وحشتناکی در آگاهی طبقه کارگر روسیه بجای گذاشته است. این ترمینولوژی‌ها در ذهن طبقه کارگر خاطره وابستگی آن را به چنین رژیم تداوم

می‌بخشد."

به عبارت دیگر، حتی امروز استفاده از واژه‌هایی مثل «سوسیالیزم»، «اترناسیونالیزم» و یا دیکتاتوری پرولتاریا، به آن مفهومی که ما استفاده می‌کنیم، برای کارگران روسیه بسیار مشکل است.

ممکن است بیشتر در مورد جزوهای که شما و اولگ دوبروفسکی نوشته‌اید توضیح دهید؟

* این جزوه بر مبنای سلسله گفتگوهایی است که با اولگ داشته‌ام و روی نوار ضبط شده است.

در این گفتگوها او به فعالیت‌ها و ایده‌های سیاسی خود پرداخته است. او در سال‌های ۱۹۷۰ فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد. در ابتدا به عنوان یک اپوزیسیون کمونیست، سپس به عنوان یک آنارشیزم و در نهایت یک تروتسکیست. او مهندس دیگهای حرارتی صنعتی است. او چه در زمان "شوروی" و چه در زمان سرمایه‌داری "نوین" در اوکراین، همواره تلاش کرده تا مبارزات کارگران را در محل کار خودشان سازمان دهد.

در سال گذشته او رهبری یک مبارزه طولانی در Dnepropetrovsk حول خواسته ایجاد تشکل مستقل در کارخانجات تولید مصالح ساختمانی، جایی که خودش به کار مشغول بود، را در دست داشت.

امیدوارم در آینده بتوانیم بخشهایی از گزارشات این مبارزه را به فارسی ترجمه کنیم.

نیروهای اصلی سیاسی (چپ و راست) در حال حاضر در روسیه کدامند؟ این نیروها در چه رابطه‌ای با طبقه کارگر قرار دارند؟

* دو نیروی اصلی در کمپ بورژوازی عبارتند از: ۱- "دمکراتها" که از یلتسین دفاع می‌کنند و در حکومت نمایندگی می‌شوند. ۲- ائتلاف "کمونیستها" (یعنی، استالینیستها) و ناسیونالیستها که کنترل "دوما" را در اختیار دارند. این ائتلاف در شکل "جبهه میهنی مردم" از «گنادهی یوگائف» رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه، بزرگترین سازمان استالینیستی، در انتخابات ریاست جمهوری امسال پشتیبانی کرد. علیرغم اینکه «یوگائف» و "جبهه..." مواضع پوپولیستی در رابطه با حقوق کارگران می‌گیرند و به عدم پرداخت دستمزدها اعتراض کرده و فقر کارگران را محکوم می‌کنند، با این وجود مطالبات آنها عمده‌تاً ناسیونالیستی است.

نمایندگان این جریان از "غرور روسی" و "مأم وطن" صحبت می‌کنند. این جریان علاقمندانه سیمای عملی ناسیونالیزم روس و پان اسلاویزم، همچون جنگ علیه چین‌ها و حمایت روسیه از رژیم جنایتکار «سیلاشوویچ» در صربستان را به نمایش می‌گذارد. ایراد اپوزیسیون در مورد جنگ در چین به این صورت بوده که چرا دولت در مورد این جنگ قاطعانه عمل نمی‌کند. بحث مهمی که اکنون

آناشیزم چیست؟ ●●●●● بقیه از صفحه ۱۶

۳- حل مشکلات و مسائل مربوط به روابط بین کمون‌ها و جوامع از طریق شوراها و کارگری.

آناشیزم فردی

جوهر و اس و اساس ایدئولوژی آناشیزم در دفاع از آزادی و خودمختاری انسان‌ها نهفته است. باروری که در آناشیزم فردی جلوه بیش‌تری می‌یابد. این دسته از آناشیزم‌ها بی‌آن که منکر همکاری و تعاون باشند برای آن حد و مرزی تعیین می‌نمایند. مالکیت عمومی و سرمایه‌داری را نمی‌پذیرند و با هر دو به یک اندازه مخالفند. اختلاف بین آناشیزم کمونیستی و آناشیزم مبتنی بر اصالت فرد از اواخر قرن نوزدهم به شکل دو جریان فکری متضاد قوام گرفت. هر چند هر دو ایدئولوژی در مخالفت با سازمان‌ها و تشکیلات موجود زمان خویش هم‌اکنون بودند، ولی در چگونگی ساخت جامعه نوین با یکدیگر اختلاف داشتند. ایدئولوژی آناشیزم در مجموع به آزادی فردی ایمان دارد و به عنوان یک نظام کنترل گروهی به ویژه از نوع سازمان یافته مانند دولت و حکومت را غیر ضروری می‌داند. آناشیزم‌ها معتقدند که تداوم عشق و علاقه واقعی میان مردم در شرایط موجود جهان‌آمان‌ناپذیر است. در نتیجه به والدین توصیه می‌نمایند که آزادی کودکان خویش را با اجرای اصول مکتبی آنها بیمه نمایند. با این حال تاریخ به ما می‌آموزد که آناشیزم با اتخاذ سیاست قهر و آشتی‌ناپذیری در برابر دولت و نظام حاکم بیش از همه خود را فریب می‌دهد. ملی‌کردن صنایع، منابع طبیعی، توزیع عادلانه ثروت و امکانات و بالاخره استحکام بخشیدن به بنیان دولت از طریق وضع قوانین و مقررات نشان می‌دهد که نه تنها دولت در تضاد با طبقات محروم جامعه نیست بلکه در مواقع ضروری می‌تواند به نفع آنها وارد عمل شود.

ایدئولوژی آناشیزم که گاه با مسلک فرد اشتباه می‌شود می‌تواند برخورد ببالد که به دلیل اشتیاق انسان‌ها در دست‌یابی به آزادی، استقلال و استفاده به حق از امکانات عمومی موقتاً مورد توجه گروهی معذور قرار گرفته است. جذبه‌ای که نویسندگانی چون «آلدوس هاکسلی»، «هربرت رید» و «جرج اورول» از طریق جریان نمودن و بیان خصوصیات جوامع صنعتی امروزی، در ایجاد آن سهم بسزائی داشته‌اند. نویسندگانی که گاه آناشیزم‌ها به اشتباه آنها را از خود دانسته‌اند.

تاریخ به ما آموخته است که خلاصی از ستم حکومت‌ها، اختلاف طبقاتی و در نهایت، دستیابی به آزادی به شیوه آناشیزستی خواب و خیالی بیش نیست. خیال خامی که «سرتوماس مور» ۵ قرن پیش به شکل ظاهرپسندتری از افاضات آناشیزم‌های امروزی به تشریح قلمی آن پرداخته است. ■ غ. م.

به ساختن جریانات تروتسکیستی در مسکو همت گماشتند. اکثر آنها از طریق مطالعه صورت جلسه‌های کنگره‌های اولیه حزب کمونیست، در هسته‌های محدود در کتابخانه‌ها، با تروتسکی آشنا شده‌اند. این فرصت عین یک دیدار دوباره خانوادگی بود. اولین دیدار در طول ۶۰ سال گذشته، اما دیداری که اکثریت افراد آن در دوران ۲۰ سالگی و یا ۳۰ سالگی خود بودند!

مرز در روسیه در تروتسکیزم به چه صورتی برخورد می‌شود؟

* امروز تروتسکی در میان کارگران هنوز بسیار ناشناخته است. بسیاری از آثار تروتسکی به چاپ رسیده است، اما در سطح محدود. ما موفق شدیم کمیته‌ای بنام «کمیته برای مطالعه میراث لئون تروتسکی» را بنا نهیم. این کمیته تمام انرژی خود را در خدمت مطالعه و تحقیق در مورد آثار تروتسکی خواهد گذاشت. در تاریخ ۲۰ تا ۲۱ نوامبر امسال این کمیته کنفرانسی در مسکو به مناسبت شستمین سالگرد انتشار کتاب «انقلابی که به آن خیانت شد» برگزار کرد که محققینی از روسی، ژاپن، آمریکا و کشورهای اروپایی در آن شرکت کردند. در تاریخ ۱۰ تا ۱۲ اکتبر ۱۹۹۷ کنفرانس دیگری در مسکو تحت عنوان «تروتسکی و انقلاب روسیه» برگزار خواهد شد. ما خوشحال خواهیم شد که محققینی از خاور میانه بتوانند به ما بپیوندند.

با تشکر از شما.

برای تماس با این رفقا می‌توانید با آدرس زیر تماس برقرار کنید:

Professor Mikhail Voeikov
Russian Academy of Sciences
(Institute of Economics)
Ulitsa Krasikova 27, 117218
Moscow, Russia



در میان چپ در روسیه در جریان است در این مورد است که آیا می‌توان جبهه کمونیست - ناسیونالیسم را به عنوان نوعی از اتحاد در نظر گرفت یا نه؟

رفقای تروتسکیست در مسکو می‌گویند - و من با آنها موافقم - این جبهه از درون قشر پائینی بورکراسی شوزوی سابق بیرون آمد و نه به هیچوجه از درون طبقه کارگر. بنابراین، هیچ نوع متحدی برای ما نمی‌تواند باشد. من فکر می‌کنم این یک مسئله مهم و پرنسپی است.

ناسیونالیسم روس بسیار پر قدرت است و این واقعیت از سوی چهره‌هایی همچون ژنرال «الکساندر لیبید» کاملاً به نمایش گذاشته شده است. در انتخابات ریاست جمهوری امسال تعداد زیادی که در سال ۱۹۹۳ به حزب «ژیرونوفسکی» رأی داده بودند، در این دوره رأی خود را به «لیبید» دادند.

اولین بار چه موقع و با چه هدفی به روسیه سفر کردید؟

* من اولین بار در مارس ۱۹۹۰ به روسیه رفتم. به روسیه رفتم زیرا خود را یک تروتسکیست می‌دانم. در سال ۱۹۸۹ دیکتاتوری استالینیستی شروع به از دست دادن سلطه خود کرد و در نتیجه «گلاسنوست» گورباچف برای کارگران این امکان حاصل گردید که اعتراضات خود را، بدون اینکه سرکوب شوند، سازمان دهند. برای اولین بار از دهه ۱۹۲۰ در شوروی، کارگران معدن اولین اعتصابات عظیم را سازمان دادند. محدودیت‌های مسافرت کردن برداشته شد، و سانسور دیگر مثل گذشته وجود نداشت. برای ما تروتسکیست‌ها به ناگهان امکانی فراهم شده بود که با کارگران روسیه تماس برقرار کنیم، با آنها به بحث و تبادل نظر بپردازیم و مستقیماً از تجارب آنها بیاموزیم. رفقای من از من خواستند که به روسیه بروم و گزارش جنبش معدنچیان روسیه را تهیه کنم، و من هم رفتم و این کار را انجام دادم.

در اوت ۱۹۹۰ با چند تن از رفقای دیگر به روسیه رفتیم و جلسه سالگرد پنجاهمین سال به قتل رسیدن تروتسکی را سازمان دادیم. سال قبل از آن جلسه‌ای تحت عنوان «تربیان را به رفیق تروتسکی بدهید!» توسط «انجمن یادبود» برگزار شده بود. این انجمن هدف خود را بر مبنای زنده نگاه داشتن یادبود قربانیان ترور استالینی قرار داده

است. Alexii Zverev که بنیانگذار این انجمن است، در جلسه ما شرکت کرد و ریاست جلسه را به عهده داشت. این جلسه در واقع اولین جلسه‌ای بود که از دهه ۱۹۲۰ تا کنون توسط تروتسکیست‌ها در مسکو سازمان داده شده بود در این جلسه ما با رفقای دیگری آشنا شدیم. رفقای که پس از آن خود

«فرقه‌گرایی» و «فرصت‌طلبی»: دو روی یک سکه!

ملاحظات در باره مقاله «نظم نوین» در منطقه کردستان و خلیج فارس؟

مازیار روزبه

گرچه خط عمومی مقاله رفیق سهرابی، مندرج در «کارگر سوسیالیست» شماره ۳۸، مبنی بر رابطه امپریالیسم و رژیم صدام مورد توافق من نیز هست، اما نتیجه‌گیری مقاله مذکور می‌تواند برداشت ناصحیح و خلاف موضع «سوسیالیست‌های انقلابی» را دهد.

در ستون آخر نوشته شده است که:

«...موضع سوسیالیست‌های انقلابی در مورد تحولات منطقه کردستان نمی‌تواند هیچگونه همخوانی‌ای با عملکرد دولت‌های ارتجاعی منطقه، نقشه‌های امپریالیستها و پراوتیک خائنه احزاب بورژوا ناسیونالیست که وجود خود را به هستی مردم کردستان تحمیل کرده‌اند، داشته باشد... هرگونه همکاری و مشارکت، هر چند کوتاه مدت، موقتی و مشخص با نیروهای فوق در حکم خیانت به آمل و اهداف ملّی است که در طول بیش از یک قرن بهای بدست آوردن هویت ملّی و داشتن زندگی‌ای راحت در سرزمین خود را با خون انسانهای چند نسل پی در پی پرداخته است.»

این جمله، گرچه ظاهراً یک موضع درستی بنظر می‌آید، اما دو ایراد اساسی دارد.

ایراد اول:

مخدوش کردن مفهوم «دولت» سرمایه‌داری

رفیق سهرابی به اشتباه ماهیت امپریالیسم، دولت‌های ارتجاعی منطقه و «احزاب بورژوا ناسیونالیست» را یکی پنداشته و آنها را در یک مقوله می‌گذارد. از دیدگاه مارکسیسم (و همچنین طبقه کارگر و زحمتکشان)، این پدیده‌ها با هم متفاوت هستند. تنها وجه اشتراک آنها اینست که هر سه به برنامه بورژواوی اعتقاد داشته و در نتیجه در تضاد با منافع کارگران قرار گرفته و تا سرحد خیانت به آنان پیش می‌روند، اما با آهنگ و زمان متفاوت. برخی از آنان توهّم ایجاد کرده و برخی دیگر - در موقعیت دولت - ماهیت ارتجاعی خود را آشکارا به نمایش می‌گذارند.

امپریالیسم، به قول لنین، عالیت‌ترین مرحله سرمایه‌داری در سطح جهانی است و گاه با ظاهری

«بورژوا دمکراتیک» خود را بزرگ کرده (ارتجاع پنهان) و گاه با ظاهری «بی‌رحم». دولت‌های منطقه دولت‌های سرمایه‌داری‌ای هستند که متکی بر «دیکتاتوری نظامی» اند (ارتجاع عریان).

بدیهی است که طبقه کارگر مخالف هر گونه دولت سرمایه‌داری‌ای است. اما، در درون سیستم بورژوا دمکراسی کارگران می‌توانند نفس بکشند و خود را سازمان دهند، در صورتی که در سیستم فاشیستی حتی امکان چنین کاری نیست. پس هم از زاویه تنوریک و هم منافع کارگران باید، بین این دو نظام سرمایه‌داری تفاوت قایل شد - به این مفهوم که شکل سازماندهی مبارزات کارگری را بر این اساس تعیین کرد.

برای نمونه از دیدگاه زحمتکشان کُرد، طی چند سال گذشته، امپریالیسم به ظاهر یک منطقه آزاد شده (و یک مجلس و دولت) برای آنها به ارمغان آورد (هر چند موقتی و قلابی)، اما صدام حسین چیزی کمتر از بمب شیمیایی به آنها نداده است! از این زاویه، به نادرست در درون زحمتکشان کرد توهّم به آمریکا و غرب، در دوره حمله نظامی ارتش عراق به آن مناطق، افزایش یافت (البته با کمک تبلیغات حزب‌های ناسیونالیست).

یکی از تفاوت‌های اساسی موضع ما با سایر تروتسکیست‌های اروپایی اینست که آنها بر اساس تئوری‌های اوایل قرن بیستم لنین و تروتسکی، در زمان جنگ بین امپریالیسم و یک دولت ارتجاعی منطقه، از دومی علیه اولی دفاع می‌کنند (البته نه دفاع سیاسی). اما موضع ما اینست که هردو، با وجود تفاوت‌هایی که با هم دارند، از یک قماش‌اند. شعار ما در جنگ بین آمریکا و عراق از قرار زیر بود: «سرتگون باد صدام» و «دست‌های آمریکا از عراق کوتاه». از نقطه نظر ما سرتگونی صدام هیچ ربطی به دولت آمریکا ندارد. کارگران و زحمتکشان عراق بایستی چنین رژیمی را خود سرتگون کنند. در این مواقع ما خود را در کنار زحمتکشان کرد قرار می‌دهیم. اما، در کنار مردم کرد قرار گرفتن، تأیید رهبری آنها و یا «همکاری» و «سازش» با رهبران آنان نیست، زیرا که اینها همه بورژوا و ارتجاعی‌اند. در نتیجه کارگران و زحمتکشان و کمونیست‌ها، در صورت بروز جنگ بین امپریالیسم و رژیم‌های

ارتجاعی، تنها با حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی قادر خواهند بود در «جبهه» مخالف قرار بگیرند.

چرا باید در این جبهه قرار گرفت؟ زیرا که مردم زحمتکش کرد در این جبهه قرار گرفته‌اند - حتی آنان که به رهبران خائن خود توهّم دارند. چرا این توهّم به رهبران ارتجاعی وجود دارد؟ زیرا که رهبران سازمان‌ها ارتجاعی کرد هنوز یک دولت سرمایه‌داری تمام عیار را تشکیل نداده‌اند. داشتن افرادی مسلح، تشکیل یک مجلس (آنهم تنها برای چند ماه)، چاپ پول و غیره نشان دهنده یک دولت مرکزی در کردستان نیست. این سازمان‌ها هنوز سازمان‌های بورژوا (شبه فئودالی) بر اساس روابط عشیرتی هستند. اینها نشان دادند حتی قادر به حفظ یک مجلس مشترک نیستند چه رسد به تشکیل یک دولت مرکزی!

اما کمکان، از دیدگاه بسیاری از زحمتکشان کرد، در غیاب وجود یک رهبری انقلابی کمونیستی، اینها تنها نهادهایی هستند که علیه دولت عراق در حال جنگ‌اند. همچنین اینها تنها نیروی مشکلی هستند که از امکانات مالی برای تهیه سلاح و خوراک برخوردارند. در نتیجه این سازمان‌ها هنوز با وجود ارتباط با «سیا» و امپریالیسم، از پایه توده‌ای نسبی برخوردارند (گرچه این پایه به علت کارهای ضدانقلابی آنها روز بروز کاسته می‌شود). این واقعیت تلخ و نامساعد را نمی‌توان انکار کرد. شعارهای ما اگر قرار است مربوط به وضعیت عینی جامعه کردستان باشد (و نه شعارهایی که از آمل و آرزوهایمان نشأت می‌گیرد)، باید متکی بر این واقعیت باشد. شعارهای «چپ گریانه» متأسفانه منطبق با این واقعیت تلخ نیست. برای دخالت در جنبش‌های واقعی مردم، کمونیست‌ها باید واقع بین باشند و نه تخیل‌گرا. مردم کردستان تنها زمانی از این سازمان‌ها کاملاً گسست خواهند کرد که نقش و ماهیت آنها را در محتوای یک دولت سرمایه‌داری تجربه کرده باشند. تا زمانی که این سازمان‌ها در اپوزیسیون بوده و در موقعیت تشکیل دولت قرار نگرفته‌اند، توهّم به این سازمان‌ها در درون توده‌های کُرد کم و بیش ادامه خواهد یافت - مگر اینکه یک حزب سراسری انقلابی کمونیست وجود داشته باشد (که چنین احتمالی فعلاً وجود ندارد).

بنابراین یک کیسه کردن صدام، کلیتون و طالبانی و خواهان سرنگونی همه آنها شدن، الزاماً یک شعار «رادیکال» نیست. در جنبش کارگری در مقابل مواضع انقلابی عموماً تنها مواضع «راست» و «فرصت طلبانه» شکل نگرفته، بلکه مواضع «چپ» و «فرقه گرایانه» نیز شکل می گیرند. فرقه گرایی و شیپور مواضع «ماورا چپ» را دمیدن، به همان اندازه مخرب است که تبلیغات «راست گرایانه» ارائه دادن. این مواضع انحرافی در روی یک سکه هستند. سنتاً اولی توسط «رفرمیست» ها و «استالینیست» ها تبلیغ شده و دیگری توسط «آنارشیت ها» و «مائوئیست ها» کمونیست ها بایستی از این انحراف ها خود را تمیز دارند. موضع «سوسیالیست های انقلابی» تشخیص وضعیت موجود و تبلیغ مواضع انقلابی بر اساس استراتژی و تاکتیک انقلابی متکی بر منافع واقعی کارگران و زحمتکشان، است.

اما در صورت بروز جنگ بین یکی از این رژیم های ارتجاعی (مانند عراق) و یکی از حزب های ناسیونالیستی (مانند اتحادیه میهنی) چه باید کرد؟ موضع رفیق سهرابی مبنی بر اینکه: "هرگونه همکاری و مشارکت، هر چند کوتاه مدت، موقتی و مشخص با نیروهای فوق در حکم خیانت به آمل و اهداف" ملت گردد است، البته یک شعار به ظاهر بسیار «رادیکالی» است، که کسی نمی تواند منکر آن شود. اما در واقعیت عینی کردستان از این شعار، هم می توان تعبیر درست و هم نادرستی داشت. درست، از این زاویه که سوسیالیست های انقلابی در این مقطع نباید وارد حتی «اتحاد عمل» با این دو سازمان شوند. چرا؟ زیرا که حزب دمکرات در حمله به سلیمانیه با صدام همکاری داشته و اتحادیه میهنی با رژیم ایران. اینکه کمونیست ها نباید هیچگاه توهم توده ها به رهبری ارتجاعی این سازمان ها را افزایش داده (زیرا اینها در عمل نشان داده اند که نه تنها با «سیا» و «صدام» همکاری داشته و دارند که خواهان وجه المصلحه قرار دادن مردم خود هستند، حتی به بهای فدا کردن آنها)، و غیره همه از بدیهیات اند و مورد قبول ماست. اما، علت اصلی عدم تشکیل «اتحاد عمل» با دو سازمان خاص، یعنی «حزب دمکرات کردستان عراق» و «اتحادیه میهنی»، به این علت نیست که اینها «احزاب بورژوا ناسیونالیست» و «خائن» اند، بلکه به این علت است که اینها با رژیم هایی که در مقابل مردم کردستان قرار گرفته اند همکاری کرده اند. وگرنه کمونیست ها با «شیطان» هم برای حفظ منافع کارگران در مقابل یک رژیم ارتجاعی، «کوتاه مدت» یا «موقتی»، «اتحاد»، «همکاری» و «مشارکت» می کنند! البته این نوع اتحادها سنتاً تنها در ذهن چپ گرایان فرقه گرا «در حکم خیانت به آمل و اهداف» یک ملت نقش می بندد!^(۱)

شاید لازم باشد در این مورد، مروری بر مواضع بلشویک ها بشود. لنین در مورد این قبیل موضع گیری های به ظاهر «چپ» چنین گفت: "پیروزی بر دشمنی نیرومندتر از خود فقط در صورتی ممکنست که به منتهی درجه نیرو بکار برده شود و از هر «شکافی» در بین دشمنان هر قدر که کوچک باشد و از هر گونه تضاد منافع بین بورژوازی کشورهای مختلف و بین گروه ها و انواع مختلف بورژوازی در داخل هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی هر قدر هم کوچک باشد برای بدست آوردن متفق توده ای، حتی متفق موقت، مودد، ناپایدار، غیر قابل اعتماد و مشروط حتماً و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود. کسی که این مطلب را نفهمیده باشد هیچ چیز از مارکسیزم و بطور کلی از سوسیالیزم علمی معاصر نفهمیده است. کسی که طی یک مدت نسبتاً طولانی و در اوضاع و احوال سیاسی گوناگون قابلیت خود را در بکار بستن این حقیقت عملاً به ثبوت نرسانده باشد، هنوز یاد نگرفته است که چگونه باید به طبقه انقلابی در مبارزه اش به خاطر رهایی تمام بشریت زحمتکش از قید استثمارگران کمک نمود. این مطلب بطور یکسان هم به دوران قبل از تصرف قدرت سیاسی توسط پروتلاریا، مربوط است و هم به دوران بعد از آن."^(۲)

یا در «تزه های مربوط به تاکتیک های کمیتز» (در زمان حیات لنین) چنین آمده است که برای مبارزه و افشای رهبری رفرمیستی در جامعه، با حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی، "...کمونیست ها حاضرند که حتی با رهبران خائن سوسیال دمکراسی... مذاکره کنند". اساس «جبهه واحد کارگری» کمیتز بر این نکته استوار بود. مگر خود تروتسکی توسط یک جاسوس فرستاده مسکو با تبر به قتل نرسید؟ پس چرا کماکان تروتسکیست ها با این «آدمکشان» و «قاتلین» در «اتحاد» های گوناگون همکاری کردند؟ همه به این علت که منافع کارگران و زحمتکشان را نمی بایستی فدایی انگیزه های فرقه ای قرار داد. خیانتی که سوسیال دمکراسی در آلمان و استالینیسم در سطح جهان به جنبش کارگری کرد، با خیانت های طالبانی و پارزانی به مردم کردستان قابل مقایسه نیست. اما با این وصف، سوسیالیست های انقلابی آن دوره، برای نفوذ عقاید انقلابی به درون طرفداران کارگر و زحمتکش مدافع این احزاب «خائن»، با حفظ استقلال، با آنها وارد مذاکره و «اتحاد»، در مقابل دشمن واحد، شدند. از این طریق این رهبران خائن را در انتظار توده ها افشا کردند.^(۳)

اگر قرار باشد سوسیالیست های انقلابی با هر گرایشی در جامعه به علت اینکه خیانتی کرده است «اتحاد» نکنند، باید در اطاقی خود را محبوس کرده و هیچ نکنند، یا تبدیل به یک فرقه در بسته شوند (مانند گرایش های مائوئیستی).

از اینها گذشته در درون کردستان به غیر از دو حزب فوق احزاب دیگر بورژوا و خرده بورژوا وجود داشته و دارند که از کمونیست ها در مواقعی پر نفوذ ترند - همه اینها هم به مردم به نوعی خیانت کرده اند. آیا با اینها می توان، در زمان حمله نظامی عراق به کردستان «اتحاد عمل» کرد یا خیر؟ فرض کنیم که در حزب دمکرات کردستان عراق بر سر همکاری یا عدم همکاری با صدام انشعابی صورت گیرد، آیا می توان با عده ای که موضعی بهتری دارند «اتحاد عمل» کرد یا خیر؟ اگر نخواهیم به فرقه گرایی در غلیمت و اصول خود را رها نکنیم، بدیهی است که پاسخ باید مثبت باشد. نباید تصور کرد که مردم زحمتکش کردستان از این رهبران کاملاً جدا هستند! و با یک شعار «کمونیستی» همه به سوی «صف مستقل» روی خواهند کرد! چنین تصویری کاملاً باطل است و عدم درک ما را از مبارزه طبقاتی و نیروهای انقلابی و ضد انقلابی نشان می دهد. توده ها تنها در عمل و در صورت وجود یک حزب پیششار انقلابی از این گرایش ها بورژوا و «خائن» خواهند گشت. تا آن زمان کمونیست ها باید صبورانه، ضمن ساختن گروه مستقل خود، در پی راه هایی برای افشای این رهبران خائن باشند - تجربه جنبش کمونیستی نشان داده که تنها روش، ایجاد اتحاد عمل است. تنها اگر توده ها از این رهبران جدا شده باشند و در حال جلب شدن به یک حزب سراسری کمونیستی باشند، عدم همکاری ها (حتی لحظه ای) با آنها طرح می شود. هیچ کسی نه در کردستان و نه در سایر نقاط جهان نمی تواند اثبات کند که مردم کردستان کاملاً از این سازمان های بورژوا قطع امید کرده و تشکل های مستقل خود، بدور یک برنامه انقلابی، را با ابزار مبارزاتی خود، یعنی میلیشای نظامی، را ساخته اند. ما به عنوان کمونیست ها از توده های زحمتکش و مبارز نمی توانیم روی برگردانیم، حتی اگر رهبران آنان «خائن»، «بورژوا ناسیونالیست» و «همکار مأموران سیا و امپریالیزم» باشند! این یکی از تجارب عمده بلشویزم است که فرقه گرایان قادر به درک آن نیستند. شعارهای گرایش های فرقه گرا، تخیلی و غیر واقعی است و بیشتر آرزو و آمل و یا استراتژی آتی آنها را نشان

۱- در این تردیدی نیست که رفیق سهرابی قصد اتخاذ یک موضع فرقه گرایانه نداشته، اما می توان چنین برداشتی از موضع گیری او کرد.

۲- بیماری کودکی «چپ روی» در کمونیزم.

۳- بلشویک ها حتی با دشمن خود، دولت آلمان، برای قرار صلح برست-لیتوسک به مذاکره نشستند و «سازش» کردند. این قبیل مذاکرات از طرف آنارشیت ها می توانست «خیانت به آرمان های طبقه کارگر» محسوب شود!

دیدگاه سوسیالیزم

انقلابی

گاهنامه بحث و مطالعات مارکسیستی

شماره ۱

در باره

حزب پیشتاز انقلابی

م. رازی

شوراها و حزب در
انقلاب پرولتری

لئون تروتسکی

نقد برنامه

سوسیالیست‌های انقلابی

ج. رامین

کمونیزم
و سندیکالیزم

لئون تروتسکی

حزب کارگران برزیل
و فرمیزم

نبرد طبقاتی

آن ادامه یابد. در چنین اتحادیهایی ما، حین کار مشترک، در درون پایه‌های جریانات شرکت کننده علیه رهبری رفرمیستی و یا انحرافی شان تبلیغ و تهییج می‌کنیم.

سوم، اتحاد عمل لحظه‌ای. این اتحاد، عملاً می‌تواند در مورد یک مسئله خاص صورت گیرد. مثلاً یک پیکت در دفاع از یک مسئله خاص. همین شیوه از کار را می‌توان در موارد دیگر بکار بست.

مثلاً اگر سوسیالیست‌های انقلابی در هنگام هجوم ارتش صدام به سلیمانیه در آن شهر قرار داشتند، گرچه تا روز قبل مشغول تبلیغات علیه رهبری ارتجاعی «اتحادیه میهنی» می‌بودند، در هنگام حمله می‌توانستند به کلیه نیروهای شهر (چه بورژوا، چه کمونیست، چه خرده بورژوا و چه خائن) اعلام کنند که تا دفع حمله صدام سلاح خود را بر روی هم نگه‌دارند و همه با هم تفنگ‌ها را به طرف ارتش صدام نشان بگیرند. یعنی عملاً چند نیروی مسلح با حفظ استقلال خود و حق انتقاد به یکدیگر، برای چند روز از جنگ سیاسی و یا نظامی علیه یکدیگر دست بر می‌دارند و به سوی دشمن اصلی سلاح خود را نشانه می‌گیرند.^(۴) این نیز، یک «اتحاد عمل» است. این موضع «در حکم خیانت به آمال و اهداف» مردم کرد نمی‌تواند قلمداد شود.

من با موضع سرمقاله «هیئت مسئولین»، مندرج در شماره ۳۷ «کارگر سوسیالیست»، که در زمان حمله نظامی صدام به سلیمانیه، نوشته شده است بیشتر موافقم - که در آن به درستی موضع سوسیالیست‌های انقلابی چنین آورده شده است: «اتحاد عمل با سازمان‌های بورژوازی علیه رژیم صدام، با حفظ استقلال سیاسی، بشرط آنکه این سازمان‌ها با رژیم صدام وارد معامله و همکاری نشوند».

اتحاد عمل هم در وضعیت جنگ می‌تواند به مفهوم ادغام در یک جبهه و ارتش واحد باشد (مانند اتحاد عمل موقت) و یا با صف مستقل (مانند اتحاد عمل لحظه‌ای) باشد (مورد دوم در کردستان مطرح است). این سیاست تنها سیاست انقلابی در چنین وضعیتی است. سپردن شعار «مرگ بر صدام» و «مرگ بر طالبانی» در زمان حمله ارتش صدام، و در موقعیتی که اکثر پیشمرگ‌های زحمتکش در جبهه طالبانی قرار گرفته و در حال جنگ علیه ارتش صدام هستند، خودکشی سیاسی در منطقه است (زیرا اکثر مردم خواه ناخواه در این جبهه قرار می‌گیرند و نه در جبهه صدام - بخصوص در غیاب وجود میلیشیای مسلح یک حزب انقلابی). حتی اگر مردم مسلح آن شهر هم از طالبانی منزجر باشند، باز در صورت حمله نظامی صدام، تشکیل اتحاد عمل یک شیوه غیراصولی نیست. ■
۱۶ نوامبر ۱۹۹۶

می‌دهد و نه جهت‌گیری مشخص امروز جنبش زحمتکشان را.

ایراد دوم:

عدم تأکید بر مفهوم «اتحاد عمل»

رفیق سهرابی می‌نویسد:

«سوسیالیست‌های انقلابی باستی با ایجاد صف مستقل خود در کنار کارگران و زحمتکشان منطقه، در هر سطحی از سازمان یافتگی که قرار داشته باشند، در حالی که مبارزات خود برای کوتاه کردن دست امپریالیزم و حکومت‌های ارتجاعی منطقه از کردستان را سازمان می‌دهند، در عین حال علیه احزاب بورژوازی برای رهایی مردم از سلطه آنها در کردستان هم مبارزه کنند».

اما او پاسخ نمی‌دهد چگونه؟ در وضعیت کنونی که کمونیست‌ها از پایه توده‌ای عظیمی برخوردار نبوده، حزب پیشتاز انقلابی شکل نگرفته، سازمان‌های بورژوازی توسط بخش قابل ملاحظه فعال مردم به درجات متفاوتی حمایت می‌شوند، تنها راه مبارزه «علیه احزاب بورژوازی» همان ایجاد «اتحاد عمل» است. مگر اینکه آنها با دشمن اصلی به توافق رسیده باشند، که در آن صورت اصولاً اتحاد عمل نیز متغی است.

او با رد اتحاد عمل با «احزاب بورژوا ناسیونالیست» نشان می‌دهد که اجرای اتحاد عمل را در این مورد ضروری نمی‌بیند.

از نظر ما «اتحاد عمل» صرفاً یک «اتحاد» با عده‌ای دیگر، حول یک سری «عمل مشخص» نیست (این تنها یک جنبه آنست). جنبه مهم‌تر این اتحادها، «مبارزه»، «افشا» و «جنگ سیاسی» با سازمان‌های منحط و غیر کارگری و «خائن» در درون آن است. از اینرو پیش شرط ورود ما به این تجمع‌ها، حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی خود و تضمین حق انتقاد به رهبری این جریانات، است. «اتحاد عمل» را نیز می‌توان به چندین طریق، بستگی به ماهیت جریان‌های درگیر، سازمان داد.

اول، اتحاد عمل می‌تواند درازمدت باشد. اینگونه اتحاد عمل‌ها را ما با نیروهای بسیار فعال و جدی و از لحاظ سیاسی غیر خائن تشکیل می‌دهیم. غرض از این اتحاد عمل‌ها می‌تواند حتی کار مشترک در راستای تداوم ایجاد یک حزب واحد باشد.

دوم، اتحاد عمل موقت. در مورد مسئله مشخص و خاصی با گرایش‌های نظری متفاوت و حتی متضاد. مثلاً در مورد دفاع از پناهجویان یا دفاع از زندانیان سیاسی، چنین ساختار تشکیلاتی را می‌توان تشکیل داد. این قبیل اتحادها شاید ماه‌ها و یا حتی چند سال (تا بر فرجام رسیدن نهایی اهداف

۴- این بهیچوجه به معنای «مشارکت»، سیاسی نیست، که یک نیاز عینی و ملموس در یک مقطع خاص است. اگر رهبران بورژوا این پیشنهاد را تیزبیرند، می‌توان آنها را در انتظار عمومی افشا کرد. اگر هم پذیرفتند، نه تنها جبهه علیه صدام تقویت می‌شود که می‌توان در درون پایه‌های این سازمان‌ها تبلیغات علیه رهبران خائن آنان را انجام داد. این تاکتیک «در حکم خیانت به آمال ملت کرد» نمی‌تواند محسوب شود! درست برعکس عدم اتخاذ این سیاست نیروی ما را کاملاً از توده‌ها منزوی می‌کند. البته در مورد خاص کردستان، به علت همکاری «اتحادیه میهنی» با رژیم ایران چنین سناریویی طرح نمی‌گردد.

آنارشیزم چیست؟

آنارشیزم به عنوان یک آموزه به شدت تحت تأثیر افکار و اندیشه دانشمندان و محققینی چون «پتر کروپتکین»، «پیر ژوزف پرودون»، «میکائیل باکونین»، «لئو تولستوی»، «گوردین»، «جورج سورل» و «ویلیام موریس» بوده است. تحلیل ایدئولوژی آنارشیزم با توجه به عقاید غیر متجانس بنیان‌گذاران آن غیر ممکن است.

از میان آراء و عقاید بسیار متنوع صاحب‌نظران آنارشیزم بیان سه مکتب منشعب از ایدئولوژی کلی یعنی «آنارشیزم کمونیستی»، «آنارشیزم سندیکائی» و «آنارشیزم فردی» گویای نمادهای ایدئولوژیک این آموزه سیاسی - اجتماعی است.

«کروپتکین»، آنارشیزم را چنین تعریف می‌کند: «واژه‌ئی برای تبیین اصول و روش زندگی در یک جامعه بی حکومت. جامعه‌ئی فارغ از ترس و زور که به افراد امکان تولید، مصرف، دستیابی به نیازها و بالاخره زندگی جدید را نوید می‌دهد».

اکثر آنارشیزم‌ها در بیان سوابق تاریخی آموزه خویش به فلسفه یونان باستان استناد می‌کنند و فیلسوفان کلبی را اسلاف آنارشیزم خود می‌دانند. ولی واقعیت این است که آنارشیزم به صورت یک ایدئولوژی، آموزه جدیدی است، و اولین کسی که خود را آنارشیزم خواند، «پرودون» بود (۶۵-۱۸۰۹). آنارشیزم‌ها همیشه به طرفداری یا اعمال خشونت و هرج و مرج متهم گردیده‌اند و اعتقاد گروه کوچکی از آنها به تخریب جوامع موجود، ترور و آدم‌ربائی به همه آنارشیزم‌ها تعمیم داده شده است. ایدئولوژی آنارشیزم در دوران ما به شدت متأثر از آنارشیزم فلسفی است و آموزه آن علی‌رغم تداوم اعتقاد به انقلاب متکی بر اعمال روشهای غیر خشن می‌باشد.

آنارشیزم‌ها در مجموع به طبقه کارگر به عنوان نیروی بالقوه انقلابی نگریسته‌اند. نقطه‌نظرهای آنارشیزم‌ها در مورد طبقه پرولتاریا را می‌توان از کتاب «روبرت پلیج فور» که مدینه فاضله آنان است استخراج نمود. نویسنده در کتاب خود به نام «دکان سحر» به توصیف جهانی می‌پردازد که فارغ از ظلم و ستم حکومتها به حیات ابدی خویش ادامه می‌دهد.

«انسان‌ها تمام قوا و نیروی خود را برای اعتلای هر چه بیشتر جامعه به کار می‌برند، چون کار و کارگر سخت مورد احترام است. افراد مدام مهارت‌های خویش را فزونی می‌بخشند. و به دلیل آزادی انتخاب حرفه و شغل روح تعاون گسترش می‌یابد». اساس نظرات آنارشیزم‌ها درباره طبقه کارگر را باید در تحلیل این حقیقت پی‌گیری کرد که آنارشیزم زائیده انقلاب صنعتی اروپا و انقلاب کبیر

فرانسه است. هدف انقلاب فرانسه تأمین آزادی بود. به اعتقاد آنارشیزم‌ها این آزادی سرایی، بیش نبود، چرا که رقابت و مالکیت خصوصی و فردی سلطه طبقات با نفوذ را هم چنان حفظ نمود. آنارشیزم‌ها در جواب هگل که درباره انقلاب کبیر فرانسه گفته بود «آسمان به زمین آمد» با تأسف گفتند افسوس که آسمان به شکل دولت به زمین آمد.

آنارشیزم‌ها مانند مارکس ناظر مسخ شدن انسان‌ها به ویژه طبقه کارگر بودند و در اندیشه چگونگی رهایی بشریت از شرایط مسلط. هم مارکس و هم آنارشیزم‌ها می‌دانستند که دولت سیاسی قادر به چاره‌اندیشی برای استخلاص طبقه کارگر از بن‌بست موجود نیست.

گسترش ایدئولوژی آنارشیزم همراه با توسعه صنعتی در غرب به مثابه یک نهاد اجتماعی باعث گردید که آنارشیزم‌ها به نوعی راه‌حل عاجل گرایش یابند. اینکه بالاخره روزی - و یکبار - بندها و زنجیرهای اسارت حکومتی برای پای کارگران از هم خواهد گسست و طبقه پرولتاریا آزاد خواهد شد و جامعه تعاونی خویش را خواهد ساخت.

این اشتباه و ساده‌اندیشی آنارشیزم‌ها با عکس‌العمل مارکس و طرفدارانش مواجه گردید و موجب شد که اختلافات دو ایدئولوژی کاملاً متبلور گردد. به تعبیر مارکس آنارشیزم‌ها به بخشی از جامعه که خود محصول شرایط اقتصادی ویژه و وجه تولید خاصی است - یعنی روبنا - دونکشت‌وار اعلام جنگ کردند، بنابراین محکوم به شکست بودند.

آنارشیزم‌ها در مقابل استدلال می‌کردند که دولت صرفاً حاصل نظام اقتصادی نیست بلکه نتیجه فشار و زور است. تضاد بین دو ایدئولوژی تا بدانجا فزونی گرفت که ساعت‌ها از وقت جلسات بین‌الملل اول به ادامه بحث‌های شدید بین مارکس و باکونین اختصاص یافت، جدالی که در نهایت منجر به اخراج باکونین در یکی از نشست‌های بین‌الملل در لاهه گردید. و دفتر بین‌المللی نیز به نیویورک منتقل شد. آنارشیزم‌ها نظام اقتصاد سوسیالیستی را به عنوان یک راه‌حل می‌پذیرند ولی عده‌ای از آنان بازگشت به تولید دستی و اقتصاد کشاورزی را توصیه می‌نمایند.

آنارشیزم کمونیستی

آنارشیزم کمونیستی متأثر از آرا و عقاید «کروپتکین» است. «الکساندر برکمن» یکی از طرفداران کروپتکین در کتاب «الفبای آنارشیزم»

می‌نویسد: «آنارشیزم به ما می‌آموزد که چگونه در یک جامعه فارغ از زور و جبر زندگی کنیم. حیات بدون زور و فشار یعنی آزادی.» و سپس ادامه می‌دهد که برای دستیابی به چنین زندگی ایده‌آلی اول باید از شر حکومت و نظام سرمایه‌داری خلاص شد و سپس آزادی و برابری در مصرف را جایگزین آن ساخت. این است آنارشیزم کمونیستی، به اعتقاد برکمن جوامع معاصر با تضادهای اقتصادی شرایطی به وجود آورده‌اند که انسان‌ها نمی‌توانند با آزادی کامل به زندگی خویش ادامه دهند، چرا که سرمایه‌داری و حکومت - هر یک به نوعی - آزادی را محدود ساخته‌اند. نظام سرمایه‌داری با ایجاد اختلافات طبقاتی و حکومت با وضع قوانین و مقررات. اصول اعتقادی آنارشیزم کمونیستی را می‌توان به صورت زیر خلاصه نمود:

- ۱- از میان برداشتن حکومت
 - ۲- رجعت به اقتصاد کشاورزی و گسترش صنایع کوچک و محلی
 - ۳- توزیع عادلانه کالاها و فرآورده‌ها بین مردم
 - ۴- تبلیغ ایده و اندیشه تعاون و همکاری
- آنارشیزم‌های کمونیست همچنین حامی آزادی افراد در گزینش راه و رسم زندگی خویش هستند. بنابراین درباره مسائلی مانند نحوه روابط زن و مرد، نظام آموزشی و دین و مذهب به داور و ارائه طریق نمی‌پردازند. کما اینکه افرادی مانند «دروتی - دی» و «آمون هنسی» از آنارشیزم‌های کاتولیک وابستگی خویشان را به کلیسا مانعی برای آنارشیزم بودن نمی‌دانند.

آنارشیزم سندیکائی

بنیان مکتب آنارشیزم سندیکائی بر صنعت و تولید صنعتی نهاده شده است. این گروه اتحادیه‌های کارگری را مرکز ثقل اداره جوامع می‌دانند. و نظارت کارگران را راه‌حل تمام مشکلات و نابسامانی‌های جوامع. آن دسته از آنارشیزم‌ها که می‌کوشیدند با بهره‌گیری از امکانات بین‌المللی اول جبهه مقاومتی در برابر سوسیالیست‌ها باز نمایند، پس از اخراج و تجربه چندین مورد اعمال خشونت و ترور در قالب سندیکالیسم ظهور نمودند.

- ۱- مبنای حاکم بر این نوع آنارشیزم عبارتند از:
 - ۱- سرپرستی و اداره واحدهای صنعتی به وسیله کارگران
 - ۲- تقسیم بخش‌های صنعتی و کنترل آنها به شکل فدراسیون و کمون.

ادبیات کارگر به زبان ساده

سازماندهی شورائی

پانه کک

قسمت اول

شوراهائی کارگری گونه‌ئی از اشکال خودگردانی است که در آینده جانشین شکل‌های کهن حکومتی خواهد شد. البته نه برای همیشه، چرا که هیچ یک از این شکل‌ها ابدی نیست. هنگامی که زندگی و کار امری پیش پا افتاده می‌شود، هنگامی که بشریت زندگی خود را کاملاً در دست خویش می‌گیرد، و ضرورت جای خود را به آزادی داده، مقررات سخت عدالت که از پیش برقرار شده‌اند، جزئی از زندگی عادی می‌شوند، شوراهای کارگری، به عنوان شکل سازماندهی دوران‌گذر، که طی آن طبقه کارگر برای قدرت و نابود کردن سرمایه‌داری و سازماندهی اجتماعی تولید، مبارزه می‌کند به وجود می‌آیند. برای شناخت سرشت راستین این شوراهای بی‌فایده نخواهد بود که آنها را با شکل‌های موجود سازماندهی حکومت که به رسم معمول در چشم عامه عادی جلوه می‌کند، مقایسه کنیم. جوامعی که گسترده‌تر از آنند که اعضای آن در یک مجلس گرد هم آیند، همواره مسائل خود را از طریق نمایندگان و کلای خویش حل و فصل می‌کنند، چنین است که شهروندان شهرهای آزاد سده‌های میانه از طریق شوراهای شهر، امور حکومتی را اداره می‌کردند، و یا بورژوازی تمام کشورهای معاصر، همانند انگلستان پارلمان‌های خود را دارا هستند. هنگامی که ما از اداره امور به دست وکلای منتخب سخن می‌گوئیم، همواره پارلمان مورد نظر ماست. پس اگر بخواهیم مشخصات اساسی شوراهای بارزتر سازیم، بیش از هر چیز دیگر باید آنها را با پارلمان مقایسه کنیم.

روشن است که با تفاوت‌هایی که بین طبقات اجتماعی و اهدافشان وجود دارد، سازمانهای متناظر نماینده آنها نیز باید اساساً متفاوت باشند.

این تفاوت در آغاز از نظر دور می‌ماند: شوراهای کارگری باید امر تولید را تنظیم کنند، در حالی که پارلمان‌ها، مجامع سیاسی‌ئی هستند که قوانین و امور حکومتی را به بحث و تصویب می‌گذارند. اما سیاست و اقتصاد قلمروهای کاملاً مجزا نیستند. در رژیم سرمایه‌داری حکومت و پارلمان گام‌هایی بر می‌دارند و قوانینی می‌گذارند که برای گردش درست تولید در این نظام ضروری‌اند. اینها امنیت تجارت و معاملات، حمایت از بازرگانی، صنعت و مبادلات، و انتقالات به داخل و خارج کشور، اداره دادگستری، پول، و یکسانی وزن و اندازه‌ها را تأمین می‌کنند، و وظایف

سیاسی‌شان که در نگاه نخست به نظر نمی‌رسد با فعالیت اقتصادی مربوط باشد، در رابطه با مناسبات بین طبقات مختلف که اساس سیستم تولیدی را تشکیل می‌دهند، قرار دارند. بدینسان، سیاست و کار پارلمان‌ها به معنی وسیع کلمه به مثابه فعالیتی کمکی در امر تولید در نظر گرفته شوند.

پس در رژیم سرمایه‌داری تمایز بین سیاست و اقتصاد در کجاست؟ باید گفت: روابط این دو همانند روابط بین مقررات عمومی و عمل ملموس است. وظیفه سیاست عبارتست از ایجاد اوضاع و احوال اجتماعی و قانونی که طی آن کار تولید می‌تواند منظم انجام پذیرد، و این کار خود وظیفه شهروندان است. اما تقسیم کار وجود دارد. مقررات عمومی اگرچه پایه‌ئی ضروری‌اند، لکن تنها جز بخش کوچکی از فعالیت اجتماعی نبوده، به عنوان کمکی به خود کار محسوب می‌شوند که می‌تواند به اقلیت رهبران سیاستمدار واگذار گردد. خود کار تولیدی، اساس و محتوای زندگی اجتماعی، از فعالیت مجزای تولیدکنندگان بی‌شماری تشکیل شده، حیات آن را تماماً جذب می‌کند. بخش اساسی فعالیت اجتماعی وظیفه شخصی است. اگر هر کس به کار شخصی خود بپردازد و همان را به انجام برساند، چرخ جامعه در مجموع خود خوب خواهد چرخید. گاه، بگاه به فواصل منظم، به هنگام انتخابات مجلس، شهروندان باید توجه خود را به مقررات عمومی معطوف دارند. تنها به هنگام بحران اجتماعی، به هنگام اتخاذ تصمیمات اساسی و اختلاف‌های جدی، به هنگام جنگ داخلی و انقلاب است که شهروندان می‌بایست تمام وقت و تمام نیروهای خود را وقف مقررات عمومی کنند. با تنظیم مسائل اساسی، شهروندان دوباره به اشتغالات ویژه خود باز می‌گردند و یکبار دیگر امور عمومی را به اقلیت متخصص، به حقوقدانان و سیاستمداران، به پارلمان و دولت، وا می‌گذارند.

اما سازماندهی تولید اشتراکی توسط شوراهای کارگری از نوع دیگر است. تولید اجتماعی بین تعدادی از موسسات مجزا که هر کدامشان کار محدود یک فرد یا یک گروه را تشکیل می‌دهد، تقسیم نمی‌شود، تقسیم نمی‌شود. تولید اجتماعی به عنوان مجموعه‌ئی همگون، زیر نظارت کل کارگران است، و چون وظیفه‌ئی همگانی، افکار همگی ایشان را به خود مشغول می‌دارد. تنظیم مقررات عمومی دیگر یک امر جنبی نیست که به دست مشت

متخصص رها شده باشد، بلکه مسئله‌ئی اساسی است که توجه مشترک همگان را می‌طلبد. دیگر جدائی بین اقتصاد و سیاست، که روزگاری به ترتیب فعالیت روزانه تولیدکنندگان و اشتغال گروهی متخصص بود، وجود ندارد. در چنین جامعه یکپارچه‌ئی، تولیدکنندگان اقتصاد و سیاست را در هم آمیخته‌اند، و مابین تنظیم مقررات عمومی و کار عملی تولیدی وحدتی وجود دارد.

چنین کلتی هدف اساسی همگان است. این ماهیت در تمام فعالیت‌ها منعکس است. شوراهای حکومت نمی‌کنند، بلکه نظرات، مقاصد، اراده، و خواست گروه‌های کار را منتقل می‌سازند، و اما نه چون منشیان بی‌اعتنایی که بی‌علاقه نامه‌ها و پیام‌هایی را که با محتوایشان نا آشنايند، رد و بدل می‌کنند. شوراهای با شرکت در مباحثات، به عنوان سخنگویانی جدی، قادرند نه تنها از نظریات خویش در برابر شوراهای دیگر دفاع کنند بلکه در عین حال آنقدر بی‌غرض هستند، که می‌توانند نسبت به استدلال‌های دیگر گشاده‌رو باشند، و نظراتی را که هواخواهان وسیع‌تری دارند، به گروه خویش عرضه کنند، بنابراین شوراهای ارگان‌های مباحثه و ارتباط اجتماعی‌اند.

رفتار پارلمانی دقیقاً بر عکس این است. نمایندگان باید بدون این که با موکلین خود مشورت کنند و بدون این که به دستورالعمل‌های مشخصی پای‌بند باشند، تصمیم بگیرند. یک نماینده برای این که به مشی خویش وفادار بماند، با موکلین خود با فخر سخن می‌گوید و خط مشی خود را به استحضارشان می‌رساند. ولی وی همه اینها را به عنوان سرور انجام می‌دهد و آن چنان رأی می‌دهد که «وجدان و شرفش» بر او واجب می‌شمارد. وی تکیه بر نظرات خود می‌کند. و این کاملاً طبیعی است. ظاهراً او متخصص امور سیاسی، و کارشناس مسائل قانونگذاری است، و نمی‌تواند به خود اجازه دهد که از عناصر نادان دستور بگیرد. وظیفه این عناصر نادان فقط تولید است. اما وظیفه او سیاست است. قانونگذاری عمومی است. اصول اساسی سیاسی باید راهنمای او باشند، و نباید تحت تأثیر خودخواهی تنگ‌نظرانه، منافع شخصی، یا رهنمودها قرار گیرد. این گونه است که در یک سیستم سرمایه‌داری دموکراتیک، سیاستمدارانی که با اکثریت کارگری انتخاب می‌شوند، عملاً در خدمت

اوضاع پناهجویان ایرانی در هلند

هلند با کنشی کاملاً دمکراتیک به صدور «لسه پاس» (ورقه عبور)، رأی منفی هزارم و دیپورت پناهجویان که علی‌رغم نداشتن اختلاف سیاسی با خلافت اسلامی اکثراً از آب و آتش گذشته‌اند تا شاید به یک زندگی آرام و دور از حقه‌بازی دست یابند، اقدام می‌کند.

دمکراتیسم همانند دیگر واژگان در هر لحظه معین نسبت به تعادل و توازن پروسه‌های متقاطع می‌کند. در همراستایی یک مجموعه را پدید می‌آوردند، در دیالکتیک رابطه نهادهای شاکله وجود تثبیت‌گر و تغییرخواه هر بار معنی و مفهوم تازه‌ای پیدا می‌کند. این شامل شیوه‌های بررسی، متدهای عمل و روشهای سازماندهی نیز می‌شود. دمکراسی با تعریف خرد برخاسته از حرکت مبتنی بر جنبه ارگانیک و ادراک تحولات ممکن الوقوع از زمین مادیت هستی بخود جان می‌بخشد، دارای الگویی ثابت، اسکولاستیک و دگم نیست.

تکیه بر فرمالیسم و تهی کردن دمکراسی از ویژگی رابطه، و جان نشأت گرفته از حرکت یا ماورائیت بخشیدن به مفهوم که نادانسته چیزی جز جنگ انداختن به وجه ساده لوحانه منطق ارسطویی نیست، سرانجام پاسیفیست‌های امروز را، فردا به خدمتگزاری فاشیسم می‌کشاند، چرا که ریشه‌ای‌ترین معنی فاشیسم ماورائی کردن قالب کلامی مفاهیم انتزاع انسان از رابطه او با تولید است که در سلب اراده اجتماعی‌اش همچون توده‌ای بی شکل در دست حزب بی‌ریشه تبدیل به نان و آب سفسطه‌گران و چکمه‌لیسان قدرتهای حاکم خواهد شد.

ضرورت مبارزه علیه سیاستهای مبتنی بر دیپورت به تمامی آن اشخاصی که خود را در این زمینه ذینفع می‌دانند و هنوز ته مانده باوری به مبارزه طبقاتی دارند، حکم می‌کند که دست از بازی، تنگ‌نظری و حرف بردارند و گامی مؤثر در جهت پناهجویان پراکنده و بی‌ریشه بردارند، تا شاید در خارستان جامعه طبقاتی همچون گلی خرد و کوچک در سینه آزادخواهان بشکند و بهار رهائی کارگران، زحمتکشان و انسان را نوید دهد.

دو ماه فعالیت «هیئت اجرایی» یک حقیقت غیر قابل انکار را به اثبات رساند، اینکه در شرایط کنونی و با توجه به اختلاف سلیقه‌ها، مطالبات متفاوت، نگرش‌های گوناگون، درجات مختلف از جدیت و ناهمسانی در دانش و تجربه، ارگانیک نمودن ۹ نفر حول محور سازماندهی یک حرکت کارساز، امری بسیار مشکل است که گاه ناممکن می‌نماید. از اینرو دمکراتیسم انقلابی و رادیکال حکم می‌کند که

●●●●● بقیه در صفحه ۲۱

کشاندن اعتراضات فزاینده افشار و طبقات مولد جامعه اروپا که از رکود دو دهه گذشته ناشی می‌شود، به فرماندهان جامعه به اصطلاح متمدن این رسالت را ایفا می‌کند که همه نارسایی‌های ذاتی مناسبات مبتنی بر سود و استثمار را در پس پرده پناهندگی پنهان کرده تا شاید خرج تازه‌ای از آسمان سرمایه به زمین کار بیفتد و عمر این نظام‌های فرتوت را چند صباحی درازتر کند. اما زهی خیال باطل، تازه از اینجا است که ترقی‌خواهی و اندیشه انقلابی شعله می‌گیرد و بنیانهای استثمار کار را لیس می‌زند.

در برابر این طوفان بیم و امید «کمیته هماهنگی» چه کرده است؟

پس از چند هزار ساعت جلسه، ترفند، حرف و گاه مباحثه پراتیک با انتخاب «هیئت اجرایی» ظاهراً عالی‌ترین، رادیکال‌ترین و جدی‌ترین ارگان پناهندگی را با روش دمکراتیک و رأیگیری مخفی در برابر سیاست‌های ضد پناهندگی دولت هلند در ۲۹ دسامبر ۱۹۹۶، تأسیس کرده است. حاصل کار این هیئت پس از دو ماه و تشکیل هفت جلسه هشت ساعته، تصمیم بر مسئله آکسیون دوازدهم نوامبر، صدور سه اطلاعیه و اعلام موجودیت بوده است. زمان لازم جهت اتخاذ این تصمیمات که اجرای آنها خارج از جلسات و توسط افراد خودجوشی که بدون این هیئت هم توانایی انجام کار دارند، در یک نهاد ارگانیک تنها دو ساعت مکالمه تلفنی است.

«هیئت اجرایی» حوزه کیفی کار ندارد، ارتباط اعضا را سازمان نداده است، با کمپ‌ها بطور سیستماتیک تماس نمی‌گیرد، به تدوین آئین‌نامه داخلی خود نمی‌پردازد، از تقسیم کار و ایجاد واحدهای اجرایی سرباز می‌زند، دارای امکانات مالی تکنیکی نیست، در جهت انتشار نشریه هماهنگی دست به اقدام جدی نمی‌زند و خلاصه به هیچ کار مؤثری مبادرت نمی‌کند، پس چه می‌کند؟ فقط حرف می‌زند و حرف می‌زند تا شاید موضوعی پیدا کند تا باز هم حرف بزند!! این نقض همه جانبه، همگانی و آگاهانه اساسنامه کمیته هماهنگی است که توسط ۹ تن از اعضای ناهمگون و غیر ارگانیک آن را به اجرا در می‌آید.

اعضای «هیئت اجرایی» هراسان از بندهای آسمانی اساسنامه و دمکراتیسم لاهوتی، بواسطه احترام به توده‌های رأی دهنده و نگران از خود محوری و خط‌گرایی ترجیح می‌دهند در حفظ پرنسپ‌هایشان به هیچ کاری اقدام نکنند تا شاید روزگاری این آیه‌ها و پرنسپ‌ها قدری نقض شود. در مقابل با این رفتار «جنتلمانه»، کارگزاران دولت

دولت هلند با امن اعلام نمودن ایران سعی در باز پس فرستادن هشت هزار پناهجوی ایرانی مقیم در کمپ‌های پناهندگی این کشور را دارد. برای مقابله با این سیاست غیر انسانی پناهجویان و پناهندگان ایرانی «کمیته هماهنگی پناهجویان و پناهندگان ایرانی در هلند» را ایجاد نموده‌اند. این کمیته برای پیشبرد اهداف و برنامه‌های خود از پیشنهادات و انتقادات اعضای آن استقبال مینماید. در اینجا پیشنهادات و انتقادات یکی از اعضای کمیته هماهنگی را برای آشنایی با مکانیزم‌های حاکم بر این کمیته منتشر می‌کنیم.

هشدار به هیئت اجرایی «کمیته هماهنگی»

دولت هلند با جدیت تمام مسئله اخراج پناهجویان ایرانی را پیش می‌برد و در برابر این تهاجم هراس‌آور جز واکنش‌های عصبی، تعرضات پراکنده و سخنان بوروکراتیک گام مؤثری به چشم نمی‌خورد. ابعاد اسفبار و فاجعه‌آفرین این برنامه‌ریزی رذیله تا به آنجا جدی و خطرناک است که می‌تواند در تاریخ پناهندگان به یک انقطاع عطف‌گونه تبدیل شود و دفتر مقوله پناهندگی را با معنا کنونی‌اش در این نقطه برای همیشه ببندد. خرده‌کاری، بررسی مسائل از زوایای اداری تحت لوای آرمانهای مدیریت دمکراتیک و لفاظی‌های بیهوده در این لحظه خاص که جان و شرف چند هزار کودک در خطر فروپاشی قرار دارد، معنایی جز انفعال، وادادگی و فرمالیسم برخاسته از سازشکاری ندارد. چنین شیوه‌هایی در همه جا و در تمام ابعاد متصور زندگی اجتماعی چاره خود را در نارو زدن به توده‌ها موضوع عمل پیدا می‌کند و کارگزارانش را به بیچارگی و تسلیم می‌کشاند.

اخراج پناهجویان ایرانی، به هلند محدود نمی‌شود و دامنه گسترده آن از ایرانی‌ها نیز در می‌گذرد. صدها کارشناس، سیاستمدار، کارچاق‌کن و خبر چین در سراسر اروپا با امکانات مخصوص به یافتن روش‌های اخراج و ایجاد مانع در برابر سیل شتابنده پناهجویان از اطراف و اکناف جهان سوم، بطور متشکل و سازمان یافته به دسیسه و توطئه مشغولند، زیرا دولت‌های اروپایی دیگر نیازی به «سانتی مانتالیسم» انسان‌دوستانه ندارند و تصور می‌کنند در برابر انقلابات اجتماعی خروشان از پل مراد گذشته است.

از طرف دیگر لزوم سرکوب و به انحراف

خاطرات یک مارکسیست - لنینیست

خاطرات یک مارکسیست - لنینیست، دست نوشته‌ای است که بوسیله یکی از فعالین جناح چپ (جناح طرفدار تروتسکی)، به رشته تحریر در آمده است.

در شماره گذشته این خاطرات به آنجا رسیدیم که استالین شروع به بسیج نیرو جهت سرکوب مخالفان خود در درون حزب نمود. در این رهاورد او از عده‌ای از بلشویک‌های قدرت طلب و سائریست نظیر «کیوبی شوف» استفاده کرد.

(قسمتهای گذشته این نوشته در شماره‌های پیشین «کارگر سوسیالیست» بچاپ رسیده است).

نامه نهم

زینوویف به همراه لنین در کلبه‌ای گلی در فنلاند مخفی شد. او به دستور کمیته مرکزی به آنجا نرفت، بلکه، پاسخ به ندای وجدان خویش و تمایل به شرکت در سرنوشت سخت، رابین خردمندش او را به آنجا کشید. لنین و زینوویف سابقه دوستی طولانی داشتند، در سراسر سالهای تبعید آنها با هم کار کردند. دوستی آنها بر پایه عقاید و اهداف مشترکشان قرار داشت. لنین عادت داشت که تمام افکار و نقشه‌هایش را قبل از همه با زینوویف که او را دوستی فداکار و مارکسیستی عالم می‌شمرد، در میان بگذارد.

زیگزاگهای زینوویف در آوریل و اکتبر محصول حوادث طوفانی‌ای بود که در طی آن شاگرد نتوانست به پای استاد برسد. گرچه زینوویف همیشه در چپ‌ترین جناح حزب قرار داشت، چرخش تند لنین او را به وحشت انداخت. ولی ظاهراً هیچ کسی در زندگی خطاپذیر، خلق نشده است. و زینوویف اشتباهات فراوانی کرد.

.... کامنوف از راهی مخفی به کلبه رفت و آمد می‌کرد. پلیس به دنبال آنها تمام اطراف را جستجو می‌کرد، هر محلی را گردیده، مظنونین را دستگیر می‌ساخت. آنها همه جا در پی شکار لنین بودند. جایزه بزرگی برای بدام انداختن او تعیین شده بود. (۱)

بورژوازی روسیه وحشت زیادی از لنین داشت. بورژوازی با تهمت به لنین روحیه‌ای درنده‌خو در مردم ایجاد نمود، و داستانهای دروغین درباره «ترن درست» کذابی به جریان انداخت. (۲)

در درون کلبه کامنوف، صحنه روزمره‌ای را مشاهده کرد: لنین و زینوویف سرگرم فعالیت معمولی فکریشان بودند، معلم و شاگرد در توافق کامل کار می‌کردند. آنها طرح استراتژی و تاکتیکهای

خود را در مبارزه قریب‌الوقوع با بورژوازی بر سر قدرت، می‌ریختند. لنین به جای صندلی، روی کنده درخت نشسته، دفتری روی زانو گذارده، روی کتاب «دولت و انقلاب» کار می‌کرد. او می‌دانست پلیس در پی شکار او بود و کاملاً از اوضاع خطرناک آگاه بود. ولی از مرگ نمی‌ترسید. چیزی که او را به خود مشغول می‌داشت سرنوشت انقلاب و حزب بود. او می‌دانست که پرولتاریا فقط از طریق قیام مسلحانه کارگران و دهقانان در لباس خاکستری سربازی می‌توانست پیروز شود.

بر حسب عادت قدیمی، لنین بازوی کامنوف و زینوویف را گرفته درباره اقدامات سرکوب‌گرانه دولت موقت بر علیه بلشویکها شروع به صحبت نمود. او سعی می‌کرد خونسرد بوده، نگرانی درونی را از آنها مخفی دارد. اوحی سعی می‌کرد درباره پلیس بورژوازی بذله بگوید. ولی روح معذبش در درون آرام نمی‌گرفت. در یک لحظه او ناگهان بازوهای آنها را رها کرده در سکوت فرو رفت. او با خود درباره چیزی فکر می‌کرد. (بقول کامنوف) سپس لنین به صفحاتی که نوشته بود اشاره کرده به ما گفت: "من از شما استدعا می‌کنم که مرا به اطلاع حزب و طبقه کارگر برسانید." صدایش قطع شد. او می‌خواست بگوید افکار من در این صفحات است، ما مقصودش را فهمیدیم. او دیگر چیزی نگفت. او فقط در لحظات خطر عظیم، چنین هیجان عصبی‌ای از خود ظاهر می‌ساخت. زینوویف و من در سکوت به یکدیگر نظر انداختیم. او از ما عذر خواسته، دوباره روی کنده درخت نشست. دقیقه‌ای طول نکشید که او دوباره فعالانه مشغول نوشتن گشته و فکر و اراده‌اش را متمرکز نمود. کامنوف و زینوویف بعدها درباره آن روز در کلبه فکر کردند.

آنها سعی کردند تا دلیل، و معانی کلماتی را که آن موقع لنین اظهار داشت به حدس دریابند. این کلمات به آخرین کلماتی که قبل از مرگ قریب‌الوقوع به زبان رانده شدند شباهت داشتند. لنین هرگز، با هیچ کس از امکان کشته شدنش به دست پلیس حکومت موقت سخن نگفت، ولی حالت گویای صورتش و طنین خطر در صدا او پیش‌گوی این حقیقت بود که لنین ساعت به ساعت انتظار وقوع فاجعه را داشت و بیشتر از هر وقت با عجله در پی اتمام کتابش بود.

نامه دهم

درست بعد از آزادی گرجستان بوسیله سربازان ارتش سرخ، یک کمیسیون ویژه از طرف کمیته

مرکزی متشکل از استالین، کیوبی شف و دیگران از مسکو راهی تفلیس شد. برای رفع احتیاجات کمیسیون دستگاه نسبتاً بزرگی از مأمورین و دسته‌ای از سربازان «چکا» در اختیار کمیسیون قرار گرفت. ... وظیفه کمیسیون بهبود محیط سیاسی گرجستان پس از واژگونی حکومت منشویک بود.

به زودی شکایاتی از طرف اهالی گرجستان به لنین فرستاده شد، به این مضمون که اعضاء کمیسیون پا از اختیارات خود فراتر گذارده‌اند. در این شکایات وحشی‌گری استبدادانه و تیرباران دسته جمعی اهالی گرجستان ذکر شده بود.

لنین طی تلگرافی توجه استالین را به غیر مجاز بودن عملیات خودسرانه معطوف نمود. بعداً، به ابتکار لنین، کمیسیون جدیدی تشکیل شد، که اعضایش را خود لنین انتخاب نمود. این کمیسیون «مسئله گرجستان» از «کامنوف»، «پیاتاکوف» و دیگران متشکل شده بود. کمیسیون در تابستان ۱۹۲۳ به گرجستان رفت. بعد از تحقیقات مفصل و مصاحبات متعدد با اهالی، کمیسیون کامنوف معلوم ساخت که کمیسیون پیشین مرتکب جنایات وحشتناکی شده بود: تیربارانهای دسته جمعی ترتیب داده شد، تمام دهکده سوزانده شده بود، و غارت، چپاول، تجاوز و جنایت بر پایه کینه‌جویی شخصی و خونخواهی خانوادگی انجام شده بود. گرجستان کوچک به مدت چندین ماه خویشتن را در چنگال حیوانی درنده‌خو به نام اصطلاح «شخصیت» می‌یابد. در هر گوشه صدای ناله مادران و گریه کودکان بر اجساد افرادی که تیرباران شده شده بودند، شنیده می‌شد.

کمیسیون کامنوف، لنین و دیگر اعضاء دفتر

۱- در ماه ژوئیه حکومت موقت تبلیغات وسیعی را علیه بلشویکها آغاز کرده، لنین را به جاسوسی آلمان متهم نمود حکم دستگیری او را صادر کرد. لنین و زینوویف به فنلاند فرار کرده، با لباس و هیت مبدل رفت و آمد می‌کردند.

۲- در آغاز انقلاب فوریه لنین در زوریخ بسر می‌برد. برای بازگشت به روسیه او مجبور به گذشتن از خاک آلمان بود، در آلمان آلمان و روسیه در جنگ بودند. بدین منظور به وی یک ترن با واگن درست داده شد. در این معامله نماینده آلمان اریک. اف. لودن دروف، یکی از عالیترین ژنرالهای آلمانی در جنگ جهانی اول بود. بدون شک لودن دروف با رساندن لنین به روسیه امید داشت که به بی‌ثباتی روسیه که در حال از هم پاشیدن بود، کمک خواهد کرد.

تفنگ اجتماع کرده بودند. «نیوکیدزه» دبیر کمیته اجرایی سندیکاهاى سراسرى شوراهای، در کنار افراد مسلح ایستاده بود. به او دستور داده شده بود که فقط به بستگان و دوستان نزدیک متوفی اجازه ورود داده شود. به ما دستور داده شد که فوراً متفرق شده به خانه برویم. ولی ما ده هزار نفر بودیم. به در هجوم برده و به آنها تاخت بردیم. پلیس عقب‌نشینی کرد. و در بالای دیوار سربازان مسلح «چکا» ایستاده بودند. آنها برای ما تله‌ای قرار داده بودند همانطور که سالها بعد آگاه شدیم، این نقشه شیطانی استالین برای تحریک به خون‌ریزی و آدمکشی بود.

میتینگی نزدیک قبر آغاز شد. اول «چچیرین» صحبت کرد. بعد از او «ریوتین»، یکی از نمایندگان رسمی دولت در تشییع جنازه بیا خاست و صحبت کرد. او یک «ستاره تازی» از درجه اول بود و مطابق همان خط آشنا صحبت کرد، صحبتش خیلی خشن و حاوی حملات غیر منتظره علیه اپوزیسیون سوگنامه‌ای بود مملو از اشارات توهین‌آمیز و ظاهراً تحریک‌آمیز بر علیه تمام ما، ولی ما خشم خود را فرو خوردیم و ساکت ماندیم.

«ریوتین» ادعا نمود که تمام اپوزیسیون برای مرگ یوفه قابل سرزنش است. در آن موقع به سختی می‌شد گمان برد که چند سال بعد «ماریوتین»، این ستاره را درست مانند خودمان با سرنوشتی یکسان در زندان «ورخن» - ملاقات خواهیم نمود.

نطق ریوتین به درازا کشید و از جمله‌های خشن به اپوزیسیون به حمله به تروتسکی پرداخت. موقعیکه او فریاد زد که تروتسکی غروب انقلاب را پیشگویی می‌کند. فریاد اعتراض نیرومندی در تمامی گورستان طنین افکند. «چطور جرات می‌کنی، خاموش شو!» تو گوئی او بود که مورد تهمت و بی‌احترامی قرار گرفته بود، ریوتین روحیه‌اش را از دشت داده بدون تمام کردن نطق تهمت آمیزش، از سکوی خطابه به پائین آمد.

تروتسکی در کنار «اسپارانوف» ایستاده، به نظر می‌رسید که از سیر افکار بیدار شده از اسپارانوف سؤال کرد. چرا بر سر او فریاد می‌زنند؟ من نشنیدم اسپارانوف در جواب چه گفت، ولی از ظاهر تروتسکی می‌شد دریافت که او به سخن‌رانی در کنار قبر یوفه گوش نمی‌داد، و به اطراف خود توجهی نداشت. عمیقاً در افکار خویش غرق شده و بر قبر خیره شده بود. گونه چپش به طور عصبی می‌پريد. وقتیکه «چچیرین» اعلام داشت که سخنران بعدی تروتسکی است، همه سکوت کردند. حتی سربازان بالای دیوار گورستان به حالت راحت باش در آمدند. تروتسکی بر بالای کرسی خطابه رفته کلاه را از سر برداشت. سخنانش، مانند یک آهنگ غم‌آلود روان شد، و بر مغز استخوان ما اثر کرد. من نطق‌های زیادی از تروتسکی شنیده بودم، ولی هرگز نطقی مانند این وجود نداشت. او از دوستش صحبت کرد،

پره‌او براژنسکی، ساپرونوف، لاشویچ می‌آمدند. در پس آنها نمایندگان رسمی دولت در تشییع جنازه، از جمله چچیرین وزیر خارجه، ریوتین عضو دفتر سیاسی، و دیگران می‌آمدند. در پشت سر آنها هزاران مبارز به عنوان دوست متوفی و شرکت‌کنندگان فعال انقلاب و جنگ داخلی، صف بلندی کشیده بودند. آنها آمده بودند تا آخرین احترام را به رفیقشان در مبارزه مشترک برای امر انقلابی ابراز دارند.

یوفه در آخرین روزهای ارتجاع تزاری زمانیکه اجساد انقلابیون از تیرهای چراغ برق آویزان می‌شد، و شعله‌های سنگ‌های ۱۹۰۵ در محله «پرسنیا» به خاموشی می‌گرایید، به جنبش انقلابی پیوست. او بدون پشیمانی، خانه پدر ثروتمندش را ترک کرد، ترک زندگی راحت بورژوازی به زندگی خطرناک یک جنگنده انقلابی برای طبقه کارگر. با وجود خطر تبعید و یا مرگ به ضرب گلوله پلیس، این زندگی را بی‌باکانه پیمود.

در اولین روزهای قدرت شوراهای، از یوفه خواسته شد که در مشکلترین میدانی که دولت شوراهای با آن روبرو بود، محیط فعالیت‌های دیپلماتیک سیاست خارجه به کار بپردازد. در این راه کارشکنی‌ها و موانع، یکی پس از دیگری در مقابل او بود. دنیای بورژوازی فکر به رسمیت شناختن قدرت شوراهای را هم نمی‌کرد. تنها توانائی، دانش و استعداد عظیم یوفه قادر به غلبه بر این موانع بود. در کوشش‌هایش برای به دست آوردن شناخت رسمی برای روسیه، او مانند سربازی پیشاهنگ در میدان نبرد می‌بود که جاده را از مین پاک می‌کند. وی اولین سفیر تام الاختیار سرزمین شوراهای به آلمان بورژوازی و سایر کشورها بود. او از طرف تروتسکی، کمیسر امور خارجه وقت، مأمور باز کردن گره طناب مشکلات بین روسیه و آلمان گردید. او در مذاکرات سال ۱۹۱۸ در «برست» نقش مهمی بازی کرد. برای این کار برجسته از لنین تشکر شخصی دریافت نمود. نه چندی پیش از مرگش، یوفه سفیر ما در ژاپن بود.

یوفه از حوادثی که در آن سالها در درون حزب اتفاق می‌افتاد شدیداً آزرده شد. مبارزه درونی حزب را تهدید به خطر آشعاب می‌کرد. اخراج زینوویف و تروتسکی نشانه شروع آن بود. یوفه کوشید تا این گردش خطرناک حوادث را متوقف سازد و راه آنرا مسدود نماید. او برای یافتن مثالی برای تبعیت در تاریخ گذشته به جستجو پرداخته آنرا در مرگ شجاعانه «لافارگ» یافت. به نام نجات وحدت حزب یوفه به زندگیش پایان داد، در روزیکه آینده حزب تهدید می‌شد، هم چون نگهبانی در لحظات خطر، در سر پست خودش را قربانی حزب نمود. صفوف جلوی اجتماع به مقبره نوودویچ وارد شدند. در دروازه‌های مقبره انبوه پلیس مسلح به

سیاسی را از تحقیقاتش مطلع ساخت. تنها آنوقت لنین از ماهیت کثیف «گرچی جالب» اش آگاه شد. این امر را می‌توان در کتاب منتشر نشده خاطرات روزانه منشی‌های لنین مشاهده کرد. «مسئله گرجستان» با مشاهده این امر که «اورژونیکیدزه» در آن دست داشته بوده، خواب را از چشم لنین ربود و او را بی‌آرامش باقی گذارد. او شدیداً رنجیده شده، و به «کامنوف» اصرار ورزید که در تنظیم نتایج گزارش عجله کند. به قول کامنوف مسئله گرجستان ضربه شدیدی بر لنین وارد کرد. او بعد از آگاه شدن از نقش «اورژونیکیدزه» در این جریان و استبداد استالین به بستر بیماری افتاد. «فوتیوا» می‌گوید که لنین مطالب زیر را به او گفت: «در آستانه بیماری‌ام «دژژرینسکی» درباره کارهای کمیسون و درباره حادثه به من گفت و این اثر خیلی بدی به روی من داشت».

کامنوف چنین ادامه داد: لنین شدیداً مریض بود و می‌خواست، تا وقتی که هنوز زنده است، اشتباهش را در مورد مسئله واگذاری پست دبیر کلی به استالین تصحیح کند. ولی او قادر نبود به موقع آنرا انجام دهد. وقتی که خبر مرگ لنین از مسکو به تفلیس رسید کمیسون «مسئله گرجستان» کارش را پایان بخشید. به مسکو برگشت و تحقیقاتش را به کمیته مرکزی تحویل داد. اینکه این تحقیقات که استالین را شدیداً رسوا نمود چگونه ناپدید شدند، تا امروز پوشیده مانده است.

تشییع جنازه یوفه

... اجتماع حاضر در تشییع جنازه از کمیساریای امور داخله در میدان لوبیانکا حرکت کرده، از تئاتر بلشوی و دانشگاه مسکو گذشته، پس از طی پرش چیست‌کا، به گورستان نوودویچی رسیدند. مسکو، پایتخت روسیه، برای آخرین بار آدلف آبرامویچ یوفه - دیپلمات و انقلابی معروف شوروی - وداع می‌کرد.

تابوت بر اراهه تویی قرار داشت که با سه اسب کشیده می‌شد. بر روی در تابوت حلقه‌های گل زیادی که در میان آنها حلقه‌های گل از طرف دولت شوروی و کمیساریای امور خارجه، بستگان و اعضای کمیته مرکزی حزب یافت می‌شد، قرار گرفته بود. توجه همه به حلقه گل کوچکی با روبان سرخ، جلب شده بود که روی آن نوشته بود: «از طرف تروتسکی و زینوویف».

خیابانهای مسکو از جمعیت پر شده بود. اجتماع تشییع کننده به آهستگی حرکت می‌کرد. از پشت جمعیت هیچ کالسکه و یا ماشینی نمی‌آید. همه پیاده بودند. در پس تابوت «ماریا میخائیلونا یوفه»، بیوه او می‌آمد. تروتسکی در حالیکه بازوی او را چسبیده بود، در کنار او قدم بر می‌داشت. در پشت سر آنها زینوویف، کامنوف، رادک، یاتاکوف،

از انقلابی‌ای که روان آتشین‌اش را تا آخرین قطره خون، فدای انقلاب نمود.

مرگ یوفه عمیقاً بر تروتسکی اثر بخشید. این نوع مرگ می‌تواند به تقلید غیر مجاز دیگران بیانجامد. مثال نجیبانه «لافارگ»‌ها یک مبارزه برای ایده‌آل‌های انقلابی نبود، بلکه اعتراضی بود، اعتراضی که به قیمت گران خرید شده و می‌توانست مضر باشد، چرا که جنگجوها را از صفوف انقلاب دور می‌ساخت. این نمی‌توانست اجازه داده شود.

و سپس آهنگ غم‌انگیز موجود در نطق تروتسکی شروع به جا باز نمودن برای ندای جذاب خواندن به زندگی، و مبارزه در راه آن نمود، کلمات تروتسکی ده هزار جمعیت شنونده را متأثر ساخت، کلمات زنگ‌دارش چون فلز به صدا در آمد؛ "هیچکس حق ندارد سرمشق این مرگ را دنبال کند، شما می‌باید سرمشق این زندگی را دنبال کنید."

تروتسکی اظهار داشت: پرچم لنینیستی انقلاب جهانی به لجن کشیده شده و لگدمال گردیده است، او، استالین را متهم به خیانت به اهداف لنین نمود. او ادامه داد: چگونه ما آنرا دوباره بلند خواهیم کرد؟ چگونه ما دوباره آنرا از گل و لای خواهیم زدود؟

تروتسکی مضافاً گفت که رهبری کمیته مرکزی اجازه داده است که شرایط انقلابی در اروپا، چین و هندوستان از دست برود. و انقلاب جهانی را برای دهه‌های زیاد به عقب انداخته است. این خیانت به انترناسیونالیسم است. با شنیدن سخنان تروتسکی، من به یاد کلمات خردمندانه لنین در مورد انقلاب جهانی افتادم.

در آوریل ۱۹۱۷ لنین از بالای بام واگن زره پوش در ایستگاه فنلاند با چنین کلماتی به کارگران روسیه توسل جسته بود. در سال ۱۹۱۹ او اولین کنگره انترناسیونال کمونیستی را نیز با همین کلمات مخاطب قرار داده بود. آن کلمات در برنامه حزب ثبت شده بود و چنانکه گوئی در هماهنگی با این افکار، من کلمات تروتسکی را می‌شنیدم.

"در روسیه عقیده ارتجاعی ناسیونال سوسیالیسم در یک کشور مسلط می‌شود. در تحلیل نهائی این تر می‌تواند به احیای روابط سرمایه‌داری در این کشور بیانجامد. آخرین کلمات تروتسکی بر قبر یوفه هم چون یک سوگند مقدس به زنگ در آمد: "ما پرچم لنینیستی انقلاب پرولتریائی را رفیع می‌افرازیم. و آن را پیش به سوی کمونیسم جهانی حمل می‌کنیم. پاینده باد حزب کمونیست انقلابی!" گورستان با انفجار کف‌زدنی طوفانی به خروش آمد. به مدتی طولانی فریادهای همبستگی با تروتسکی طنین افکنده بود. همبستگی با سخنانی که به خوبی مطابق افکار و آرزوهای آنهایی بود که در آنجا گرد آمده بودند. در تمام مدت از تروتسکی

فیلمبرداری می‌شد.

وقتی که بالاخره سکوت حکم فرما گشت، زینوویف و کامنوف بر سکوی خطابه قرار گرفتند. بعد از سخنرانی آنها ما تابوت را درون قبر قرار دادیم و مشتی خاک سرد بر آن پاشیدیم. ■

ادامه دارد



سازماندهی شورائی بقیه از صفحه ۱۷

منافع طبقه سرمایه‌دار قرار می‌گیرند. اصول پارلمانتاریسم در جنبش کارگری نیز رخنه یافته‌اند. در اتحادیه‌های توده‌ای کارگری، یا در سازمانهای عظیم سیاسی، چون حزب سوسیال دموکرات آلمان، رهبران چون نوعی دولت با اعمال قدرت بر روی اعضا عمل می‌کنند و کنگره‌های سالانه‌شان به پارلمان شباهت پیدا کرده است. رهبران این کنگره از آن با تفرعن به نام «پارلمان کار» یاد می‌کنند تا به اهمیت آن تکیه کرده باشند. و ناظران منتقد به این نکته توجه کرده‌اند که مبارزه بین جناح‌ها، عوام فریبی رهبران و تحریکات پشت پرده در این نوع کنگره‌ها عوارض همان انحطاط است که در پارلمان‌های کشوری از پیش پدید آمده‌اند.

در واقع این کنگره‌ها همانند پارلمان بورژوائی دارای همان ماهیت اساسی هستند. اما نه در آغاز یعنی هنگامی که اتحادیه‌های کارگری هنوز کوچک بودند و اعضای علاقمند آنها تمام امور را، همواره بدون دریافت حقوق انجام می‌دادند. با افزایش تعداد اعضا، همان تقسیم کاری که در کل جامعه پدید آمده بود، ظاهر گشت. توده‌هایی زحمتکش مجبور شدند تمام توجه خود را به مسائل ویژه شخصی خویش معطوف دارند به نحوی که بتوانند کاری بیابند و آن را حفظ کنند. محتوای اساسی زندگی و فکر ایشان معطوف به همین زمینه‌ها شد و درباره منافع مشترک طبقاتی و گروهی‌شان مجبور شدند تنها به نحوی کلی از طریق یک رای بسنده کنند. جزئیات عمل در این زمینه نیز به متخصصین، کارمندان اتحادیه‌های کارگری و رهبران سیاسی حزب که می‌دانستند چگونه با سرمایه‌داران و وزراء وارد مذاکره شوند، واگذار گشت. تنها یک اقلیت از رهبران محلی به اندازه کافی از جریان منافع عمومی مطلع می‌شدند. اینان چون نماینده کارگران به کنگره اعزام می‌شدند تا در آنجا علی‌رغم رهنمودهای غالباً لازم‌الاجرا، هر یک در واقع موافق نظر خود رأی دهند. ■

ادامه دارد

کتاب جمعه

اوضاع پناهجویان هلند بقیه از صفحه ۱۸

«هیئت اجرایی» به واحد تدارکات و ارتباطات و تبلیغات تقسیم شود، و برای هر واحد یک نفر را به عنوان مسئول در نظر بگیرد. بدین ترتیب جمع سه نفره «مسئولین هیئت اجرایی» می‌تواند با سرعت بیشتر خود را ارگانیکی کرده و متحرک‌تر به سازماندهی اعتراضات ضد دیپورت همت گمارد. از آنجا که کمیته هماهنگی نهادهی دموکراتیک است و تمرکز هیئت مسئولین این خطر را در بر دارد که بطور غیر مسئولانه به امور بپردازد، لذا ضروری است که هیئت اجرایی که ۹ نفر عضو دارد، به عنوان ناظر در جلسات ماهانه عملکردهای «هیئت مسئولین» نظارت کرده و شیوه‌های احتمالاً غیر دموکراتیک آنرا به انتقاد بکشاند. اما به منظور ممانعت از خشنی کردن هیئت مسئولین و سلب اختیار از آن حوزه اشتباهات، نمی‌بایست به توی تصمیمات اجرایی آن منجر شود و خصوصاً اینکه «هیئت مسئولین» منتخب خود هیئت اجراییه است و همواره این امکان وجود دارد که یکی از افراد آنرا تعویض کرده، بنابراین نیز الزامی است که آئین نامه داخلی هیئت اجرایی به گونه‌ای تدوین شود که امکان تعویض یکبار هیئت مسئولین وجود نداشته باشد، چرا که تعویض یکبار این هیئت می‌تواند همان شیوه‌های منفعل قبلی را که از کار جدی ممانعت می‌کرد، در پیش بگیرد. ■

با آرزوی برقراری موازین حقوق بشر در ایران که در سرنوشتی خلافت اسلامی متحقق خواهد شد.

پویان

از فعالین

«کمیته هماهنگی پناهجویان و پناهندگان ایرانی در هلند»



مارکسیزم دوران ما

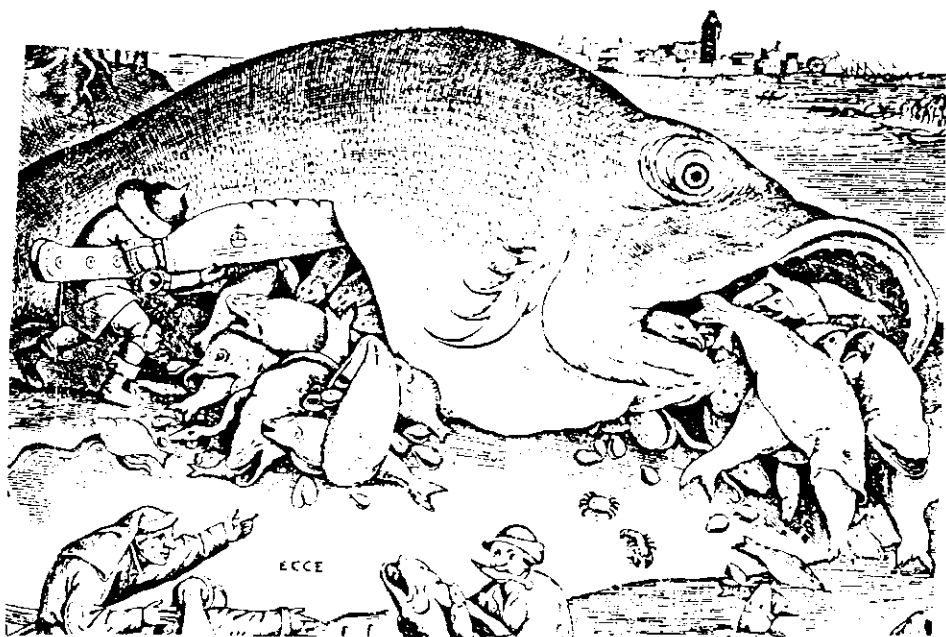
لئون تروتسکی

بخش سوم

"تئوری فقر در حال افزایش"

مارکس ۶۰ سال قبل از «سومبارت» نوشت: «بنابراین، تراکم ثروت در یک قطب، در عین حال، تراکم فقر، درد زحمت کشیدن، برده‌گی، نادانی، وحشیگری، تنزل فکری، در قطب مقابل نیز است. یعنی، در طرف آن طبقه‌ای که محصول خود را در شکل سرمایه تولید می‌کند. این تز مارکس تحت عنوان "تئوری فقر در حال افزایش"، همواره موضوع حملات رفرمیست‌های دمکرات و سوسیال دمکرات، بویژه در طول دوره ۱۹۱۴ - ۱۸۹۶ بوده است. دوره‌ای که سرمایه‌داری سریعاً رشد کرد و امتیازاتی را، بویژه به لایه‌های بالایی خود واگذار نمود. پس از جنگ جهانی، هنگامیکه بورژوازی از جنایات خود، و انقلاب اکبر، به وحشت افتاده بود، راه تبلیغات رفرمهای اجتماعی را اتخاذ کرد، رفرمهایی که ارزش آنها به دلیل تورم و بیکاری بی اثر گشت، تئوری دگرگونی ترقی‌خواهانه جامعه سرمایه‌داری به نظر رفرمیست‌ها و پرفسورهای بورژوازی کلاً تضمین شده به نظر می‌آمد. «سومبارت» در سال ۱۹۲۸ برای ما خاطرنشان می‌ساخت که: "قدرت خرید کارگر مزدبگیر به نسبت مستقیم با گسترش تولید سرمایه‌داری، بالا رفته است."

در واقع تضاد اقتصادی بین پرولتاریا و بورژوازی در طول موفق‌ترین دوره‌های پیشرفت سرمایه‌داری بدتر شد؛ هنگامیکه ارتقاء سطح معیشت لایه‌های مشخصی از زحمتکشان، که در مواردی در سطح گسترده‌ای وجود داشت، کاهش سهم پرولتاریا از درآمد ملی را از انظار سطحی [مردم] پنهان نگاه می‌داشت. بنابراین، درست قبل از فرو رفتن در درماندگی [اقتصادی]، تولید صنعتی در ایالات متحده بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، ۵۰ درصد رشد کرد، در حالی که مبلغی که بابت دستمزدها پرداخت شد تنها تا ۳۰ درصد افزایش یافت. یعنی، علیرغم تمام خاطرنشان سازی‌های «سومبارت»، کاهش فاحش در سهم کارگران از درآمد ملی. در سال ۱۹۳۰ رشد شوم بیکاری آغاز گردید؛ و در سال ۱۹۳۳ کمکی کم و بیش سیستماتیک به بیکاران شد که به شکل اعانه‌ای که تقریباً بیشتر از نصف دستمزدی بود که در طی بیکاری از دست می‌دادند، پرداخت می‌شد. توهم به



بیشتر به توهمات، نسبت به رشد استاندارد زندگی پرولتاریا را کاملاً از میان برده بود. دیکتاتوری فاشیستی، یعنی قبول آشکار گرایش به فقر، که در کشورهای دمکراسی امپریالیستی همواره سعی در پنهان کردن چهره آن می‌شود. «موسولینی» و «هیتلر» با تنفر مارکسیزم را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهند، زیرا وجود رژیم‌های خود آنان تأکید پیشگویی‌های مارکسیستی است. دنیای متمدن آزردہ خاطر و یا تظاهر به آزردہ خاطر شدن کرد، موقعی که «گورینگ» با لحن ویژه خود، در مقام یک جلاد و دلک، اعلان داشت که: سلاحها مهمتر از کُره هستند. و یا «موسولینی» به کارگران ایتالیا تجویز می‌کرد که کمربندهای خود را روی پیراهن‌های سیاهشان محکمتر ببندند. آیا همین مسئله اساساً در دمکراسی‌های امپریالیستی در حال وقوع نیست؟ کُره در همه‌جا برای روغن‌کاری سلاحها استفاده می‌شود. کارگران فرانسه، انگلیس و ایالات متحده بایستی یاد می‌گرفتند که کمربندهای خود را محکم ببندند، بدون اینکه پیراهن مشکی داشته باشند. در ثروتمندترین کشورهای دنیا میلیونها کارگر به گدایانی تبدیل شده بودند که تحت حمایت مالی مؤسسات خیرۀ فدرال، دولتی و یا شهری زندگی می‌کردند.

ارتش ذخیرهٔ یکار و

مادون طبقهٔ بیکار جدید

ارتش ذخیرهٔ صنعتی، به همان مقیاس تهیه

"پیشرفت" مداوم تمام طبقات، بدون هیچ رد پای، ناپدید گردید. کاهش نسبی سطح زندگی توده‌ها توسط کاهش مطلق فرو نشانده شده بود. کارگران در ابتدا مجبور شدند از مخارج سرگرمی و تفریح خود و سپس از پوشاک و در نهایت از غذای روزمرهٔ خود کم کنند. اسباب و اساسیه مرغوب زندگی آنان جای خود را به اسباب بنجل و سپس به بدتر از آن داد. اتحادیه‌های کارگری به شکل آدمی درآمدند که در آسانسوری قرار دارد و با سرعت در حال سقوط است.

۶ در صد جمعیت دنیا در ایالات متحده قرار دارد. این ۶ درصد صاحب ۴۰٪ کل ثروت دنیا است. با این وجود، همانطور که خود «روزولت» قبول کرده، ۱/۳٪ ملت آمریکا گرفتار سوء تغذیه هستند، از پوشاک کافی برخوردار نیستند و تحت شرایط مادون بشر زندگی می‌کنند. تحت چنین شرایطی در مورد کشورهای خیلی فقیرتر چه می‌توان گفت؟ تاریخ دنیای سرمایه‌داری از مقطع جنگ جهانی اول تاکنون به شکل انکارناپذیری "تئوری فقر در حال افزایش" را به اثبات رسانده است. امروز رشد قطب‌بندی اجتماعی جامعه نه تنها از سوی همهٔ آمارگران ذیصلاح تأیید گردیده است، بلکه از سوی رجال سیاسی‌ای که قوانین اولیهٔ حساسگری را به خاطر دارند نیز پذیرفته شده است.

رژیم فاشیستی، که حدود و ثغور افت و ارتجاعیت ذاتی سرمایه‌داری امپریالیستی را به پایین‌ترین درجهٔ آن رساند، موقعی ضروری گردید که انحطاط سرمایه‌داری امکان دامن زدن هر چه

ماشین آلات و مواد خام در انبار کارخانه و یا محصول تمام شده در مغازه ها، اجزاء ضروری دستگاه اجتماعی سرمایه داری را تشکیل می دهد. نه گسترش تولید و نه تطابق سرمایه و جزر و مد دوره ای سیکل صنعتی، بدون ذخیره ای از نیروی کار امکان پذیر نیست. از گرایش کلی رشد سرمایه - ازدیاد سرمایه ثابت (ماشین آلات و مواد خام) به خرج سرمایه متغیر (نیروی کار)، مارکس چنین نتیجه گرفت که: "هر چه ثروت اجتماعی بیشتر باشد... ارتش ذخیره صنعتی بیشتر خواهد بود... حجم جمعیت اضافی متراکم بیشتر خواهد بود... فقر رسمی بیشتر خواهد بود. این قانون مطلق عمومی انباشت سرمایه داری است."

این تر - که به شکل پایداری با "تئوری فقر در حال افزایش" عجین گردیده و برای سالهای سال به عنوان تری "افراق آمیز"، "غرض ورزانه" و "عوام فریبانه" انکار می گشت، اکنون به شکل چهره تئوریک مسائل، همانطور که در عالم واقعیات وجود دارند، در آمده است. ارتش بیکار کنونی دیگر به عنوان "ارتش ذخیره" به حساب نمی آید، زیرا توده آن دیگر امید اشتغال به کار دوباره را از دست داده است؛ برعکس، بدلیل جریان ثابت ازدیاد بیکاران مجبور است هر چه بیشتر متورم شود. سرمایه داری ای که در حال از هم پاشیده شدن است، نسل جوانی را بوجود آورده که هیچوقت شغلی نداشته و امید بدست آوردن آن را هم ندارد. این مادون طبقه جدید که بین پرولتاریا و شبه پرولتاریا قرار دارد، مجبور شده که به خرج جامعه به حیات خود ادامه دهد. تخمین زده شده است که در طول ۹ سال (۱۹۳۰-۱۹۳۸) بیکاری در آمریکا منجر به خارج نگه داشته شدن ۴۳ میلیون نفر از فعالیت اقتصادی کشور شده است. این رقم به شکل غیرقابل مقایسه ای بالاتر خواهد بود، وقتی به حساب آوریم که در سال ۱۹۲۹، سالهای اوج شکوفایی اقتصادی، در ایالات متحده ۲ میلیون بیکار وجود داشت و در طول این ۹ سال به تعداد کارگران ۵ میلیون اضافه شده است. رژیم اجتماعی ای که توسط چنین طاعونی ویران گشته تا سر حد مرگ بیمار است. تشخیص صحیح این گندیگی در طول ۴ سال پیش تاکنون، هنگامیکه این مرض تنها میکروبی بیش نبود، صورت گرفت.

افول طبقات متوسط

آمار و ارقامی که تراکم سرمایه را مشخص می کند، نشان می دهند که در حالی که از وزنه طبقه متوسط در تولید و سهم آن از درآمد ملی مدام کاسته می شود، در عین حال، زمین داران کوچک یا توسط زمین داران بزرگ بلعیده شده اند و یا از درجه قدرت آنها کاسته و استقلال آنها نابود گردیده است.

در عین حال، این واقعیاتی است که، رشد سرمایه داری به رشد ارتشی از تکنیسین ها، مدیران، کارکنان خدمات، دستیاران، دادستانها، فیزیک دانان، منجر گردیده. در یک کلام، پیدایش ارتش به اصطلاح "طبقات متوسط نوین". اما این قشر که رشد آن از پیش نزد مارکس مسجل بود، نقاط اشتراک زیادی با طبقه متوسط قدیم ندارد، طبقه متوسط قدیمی که از طریق مالکیت بر ابزار تولید خودش دارای استقلال اقتصادی محسوس و تضمین یافته ای بود. این "طبقه متوسط نوین" به سرمایه داران بیشتر مستقیماً وابسته است تا کارگرانی که با کارفرمایان واحدهای تولیدی بزرگتری سر و کار دارند. به علاوه در میان طبقه کارگر اضافه تولید همراه با تنزل زندگی اجتماعی به عینه دیده می شود.

دادستان کل سابق که از ایده مارکسیزم بسیار فاصله دارد، مطرح می کند که "اطلاعات آمار و ارقامی معتبر، نشان می دهد که بسیاری از واحدهای تولیدی کاملاً ناپدید گردیده و آنچه جای آنها را گرفته، نابودی مترقیانه تاجراهای کوچک به مثابه عاملی در حیات [اقتصادی] آمریکا بوده است." اما «سومبارت» و بسیاری از هم نظران گذشته و بعدی او، با توجه به مارکس، اعتراض می کنند که تمرکز عمومی با ناپدید گشتن طبقه صنعتگران و دهقانان، "تاکنون صورت نگرفته است. مشکل بتوان گفت کدامیک دارای وزنه بیشتری در راستای چنین بحث غیر مسئولانه و یا سرنوشت بد هستند. مثل هر تئورسین دیگر، مارکس از جدا کردن گرایشات بنیادین، در شکل خالص آنان، آغاز می کند؛ و گرنه درک سرنوشت جامعه سرمایه داری کاملاً غیر ممکن می گشت. خود مارکس بهر حال کاملاً قادر بود پدیده زندگی را در پرتو تحلیلی مشخص، به عنوان محصول تمرکز فاکتورهای گوناگون تاریخی مورد بررسی قرار دهد. مطمئناً، قوانین «نیوتون» اعتبار خود را بدلیل این حقیقت که نرخ سرعت شیئی در حال سقوط تحت شرایط مختلف تغییر می کند؛ و یا اینکه مدار سیارات در معرض اغتشاشات [در فضا] قرار می گیرند، از دست نمی دهند.

برای درک با اصطلاح "قوت" طبقات متوسط، خوب است به خاطر داشته باشیم که در گرایش (از بین رفتگی) طبقات متوسط، و تبدیل این طبقات از بین رفته به پرولتاریا) نه به طور موزون و نه به یک اندازه رشد نکرد. به دنبال رشد غلبه ماشین بر نیروی کار، هر چه روند از بین رفتگی طبقات متوسط جلو می رود، روند پرولتریزه شدن خود را بیشتر پشت سر می گذارند؛ در واقع تحت شرایطی روند دومی بایستی کاملاً متوقف گردد یا حتی به عقب برگردد.

همانطور که اعمال قوانین فیزیولوژی در یک

موجود زنده در حال رشد متفاوت خواهد بود تا اعمال همین قوانین در یک موجود زنده در حال مرگ، قوانین اقتصاد مارکسیستی هم در شرایط سرمایه داری در حال رشد و سرمایه داری در حال احتضار به صورتی متفاوت خود را اعمال می کنند. این تفاوت بصورت واضحی خود را در روابط دو طرفه بین شهر و روستا نشان می دهد. جمعیت روستائین ایالات متحده که نسبت به کل جمعیت در حال رشد کمتری بود، به ازدیاد رشد خود تا سال ۱۹۱۰ خود ادامه داد، هنگامیکه این رقم به ۳۲ میلیون رسید. در طول ۲۰ سال پس از آن، علیرغم رشد سریع کل جمعیت کشور، این رقم به ۳۰/۴ میلیون کاهش یافت، یعنی در حدود ۱/۶ میلیون نفر. اما در سال ۱۹۳۵ این رقم تا ۳۲/۸ میلیون افزایش یافت، یعنی در مقایسه با ۱۹۳۰، ۲/۴ میلیون افزایش. این چرخش، که در نگاه اول متحیرانه به نظر می آید، گرایش رشد جمعیت شهرنشین، به خرج جمعیت روستائین، و یا گرایش تجزیه شدن طبقات متوسط و آشکار شدن سریع از هم پاشیدگی سیستم سرمایه داری را بطور کلی، رد نمی کند. افزایش جمعیت روستائین در طول دوره بحران حساس ۱۹۳۵-۱۹۳۰ را می توان به سادگی با این حقیقت توضیح داد که نزدیک به ۲ نفر میلیون جمعیت شهرنشین، و یا مشخص تر صحبت کنیم، ۲ میلیون نفر بیکاران گرسنه به روستاها و روی زمین هایی که از سوی کشاورزان رها شده بودند، به کار مشغول شدند، و یا به مزارع خویشاوندان و بستگان خود رفتند تا نیروی کار خود که در جامعه شهرنشین پس زده شده بود را در راستای تولید اقتصاد طبیعی بکار گیرند و ادامه بقاء زندگی ای نیمه گرسنه را به جای گرسنگی مطلق، برای خود میسر کنند.

بنابراین، مسئله بر سر برقراری ثبات برای خرده کشاورزان و پیشه وران نیست، بلکه، بر مسئله بیشتر بر سر وضعیت فقر و بدبختی آنها است. طبقه متوسط نه تنها از هیچگونه آینده تضمین یافته ای برخوردار نیست، بلکه به صورت یادهگاری تراژیک و بدبخت از گشته باقی مانده است. سرمایه داری که از از میان برداشتن طبقه متوسط بطور کلی عاجز است، آن را به نازل ترین درجه انحطاط و محنت کشانده است. کشاورز نه تنها از حق داشتن اجاره زمین و بهره وری از سود سرمایه ای که بکار گرفته است محروم مانده، بلکه از حتی بخش زیادی از دستمزد خود هم محروم گشته است. در جامعه شهری هم به همین صورت.

طبقه متوسط تنها بدلیل به فقر کشانده شدن پرولتریزه نمی شود. حتی در این مورد هم نمی توان بخشی علیه مارکس، و به نفع سرمایه داری، پیدا کرد.

ادامه دارد

ترجمه م. سهرابی

Selected articles of this issue:

- *The Budget & Election
- * Workers in Russia
- * Upsurge in Kermanshah
- * Refugees in Holland
- * Situation in Pakistan
- * Anarchism

بهای اشتراک:

اروپا معادل ۱۰ پوند سایر نقاط ۳۰ دلار
حواله پستی با نام IRS و به نشانی بانکی
زیر ارسال شود:

IRS, Nat West Bank,
(60-17-04) A/C:13612271
86 High Street, Potters Bar
Herts, EN6 5AA ENGLAND.

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان
سوسیالیست جنبش کارگری باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولین»
منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.
- هیئت مسئولین خود را در اصلاح مقالات
رسیده آزاد می‌داند.

شماره تلفن و فکس

۳۷۷۳ ۲۴۹-۱۷۱ (۴۴)

Tel & Fax: (44) 171-249 3773

نشانی ما:

Our address:

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران
زیر نظر: هیئت مسئولین
شماره ۳۹ - سال هفتم - دی ۱۳۷۵

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم
سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق
اعستصاب عمومی سیاسی و قسام
مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای
شهری و روستائی و تحقق خواست
کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و
توزیع، ایجاد و گسترش هسته‌های
کارگری سوسیالیستی و تقویت «اتحادیه
سوسیالیست‌های انقلابی ایران» برای
احیای حزب پیشتاز انقلابی ایران.
گسترش کمیته‌های مخفی عمل در
واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و
روستائی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای
تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و
تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع
هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و
مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان
دمکراتیک مستکی بر سر ارگسان‌های
خود-سازماندهی زحمتکشان؛ و مبارزه
برای ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل
کارگری همراه با دیکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری
شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه
تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.
■ تلاش در راستای احیای حزب پیشتاز
انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی
سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و
تشکیل جامعه سوسیالیستی.
■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر
در سطح جهانی.

با نشانی‌های زیر نیز می‌توانید
با ما مکاتبه کنید:

● آلمان:

Redaktion VORAN
HANSA-RING 4
50670 KOLN
GERMANY

● هلند:

OFFENSIEF
POSTBUS 11561
1001 GN AMSTERDAM
NETHERLANDS

● سوئد:

OFFENSIV
BOX 374
123 03 FARSTA
SWEDEN

نشر کارگری سوسیالیستی

انتشار داده است

■ آثار لئون تروتسکی

- تاریخ انقلاب روسیه
- برنامه انتقالی
- انقلابی که به آن خیانت شد
- بین‌الملل سوم پس از لنین
- لنین جوان
- انقلاب مداوم
- کمون پاریس
- نتایج و چشم‌اندازها
- یادداشت‌های روزانه

دیدگاه سوسیالیزم انقلابی

شماره ۱:

در باره حزب پیشتاز انقلابی...

شماره ۲:

در دفاع از مارکسیزم.....

شماره ۳:

در باره مفهوم سوسیالیزم.....